ترجمه عبارات عربی کشکول شیخ

بتاریخ ۱۰۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه جلد اول کتاب کشکول

مجموعه حمد و سپاس واجب الوجود و سفینه شکر و ستایش واهب الوجود
ازان جامع تر است که بدستیاری ترجمه و تبیان برف غرف آن راه
توان یافت یا بپای مردی سلم شرح و بیان صاعد مدارج آن توان شد

مثنوی ای در رنگ و بوی تو آغاز ٭ عنقای نظر بلند پرواز ٭ فکر تو
بدل خیال که اخت ٭ اوج تو ز مرغ بال بکه اخت ٭ منشی عقل اگر
انشای فاتحه مصحف سپاس او نماید دفاتر سبعه افلاک و اوراق اربعه
عناصر وفا بتحریر و تقریر آن نتواند نمود و مرسم فکر اگر ابداع خاتمه کتاب
ستایش او خواهد محرران عالم ایجاد با مداد مداد بحار و استعانت
اقلام اشجار سواد آن را به بیاض نتوانند رسید سبحانه ما اعظم شانه و اعلی
برهانه بیت گرچه الفاظ همه پاک و معانی صاف است ٭ هرکه اندیشه کند وصف
تو در انصاف نیست ٭ شاه باز بلند پرواز عقل در ادراک کبریای جلالش

فی پرباب ست و طوطی سخن دان ناطقه در وصف ذات بیمثالش گنگ
و لال بیت [illegible] ادراک [illegible] است [illegible] از آن رفیع
هرچه مفهوم عقل او [illegible] مرتضوی [illegible] آن منتهی [illegible]
ساخت [illegible] مصطفوی [illegible] مناقب بسدرة المنتهی آن [illegible] اوصیا [illegible] آن
معراج نعت [illegible] براق الفاظ و عبارت [illegible] مکارم آن
نهایت که [illegible] عواید ابتدا [illegible] الصلوة و اکمل التحیات [illegible]
لا حجاب [illegible] کل [illegible] طرق [illegible] افضل الصلوة [illegible] العلی احمد [illegible]
داشته [illegible] من الله [illegible] الملک [illegible] مراحل [illegible]
برگزیده خالق [illegible] منازل [illegible] حضرت [illegible] شاه
السموات [illegible] درگاه صمدیت
العالی عالیه [illegible] النعم [illegible] البدیع [illegible]
وصی [illegible] نص [illegible] ولایت
عالم [illegible] صبح [illegible] قضا و قدر
فتح و ظفر [illegible] ناطقه اش در مهد بدن با بی عبد السلام

الکتاب وحجلۀ مبارک کامتکلم است وزهره زبر آمتم زم سعار کار خانۀ ملک
وملت محرم سرا پردۀ دین ودولت مفتاح کنوز عدالت وداد کستری

[illegible]

بیش کاری جبینش را حیا ائینه داری وبه صد تجرو کاز احاصل ازدنت

بجاده

نیار وداوامایکدل از دست که راز بیداندا زنثارش که نهد
جان عالم درکنارش رایتش سروین کلشن فتح خنجرش ماهی دریای

[illegible]

صایب ودریافت خداوامید استندکه بهر قطره کنظر انداز ددر

دریا شود و بر هر ذره که پرتو عنایت بیفکند در دم آفتاب تابان شود
و قابلیتی که هرگز در خود گمان نداشتم در من احساس نمود امر عالی اشرف
نفاذ یافت و فرمان لازم الاذعان خاقان زمان فلک فرمان فرمای
اقلیم جهان صادر شد که مجموعه حضرت علامه زمان و فهامه دوران فضلا
عالیشان [illegible] علما و افقه فقها [illegible] و النقوی
علامه دین [illegible] العلماء [illegible] المحققین [illegible] اصول الدین [illegible] العلماء [illegible]
و مناهج [illegible] سلطان [illegible] الدقائق [illegible] الهدی رافع [illegible] البحر [illegible]
اصناف المعارف [illegible] الفقهاء و المجتهدین [illegible] الاعوام [illegible]
المتکلمین خاتم [illegible] الزمان [illegible]
الحکماء و [illegible] الشرع [illegible]
نعم البدایة علی [illegible] الاعلام [illegible]
مرتین الالقاب [illegible]
الملة و الحق و الدین [illegible]
اجابت او بخط خاص سخندان فضلا فرین در جمال نسخه و صفحه عذار ان

بمنظومات

بمنظومات بلاغت شعار شعار عصر آسایش هر هفت یافته و الحق
مجموعه‌ایست جامعیت و گنجینه‌ایست پر جواهر تا غایت دیده ایام تدوین و گوش
روزگار نشنیده است قطعه مجلدیست مرتب ز روی فضل و کمال
که رشک صورت مانی و لعبت چین است ، کتابیست غلط مکنم
که دریاییست ، که دست فهم ز اطراف او گهر چین است ، دقیقه‌های معانیش
در لباس حروف ، چو در سیاهی شب خوشه‌های پروین است ، زهی
تار او یک یک تامل کن ، ببین چگونه همه نغز و خوب آیین است ، لالی نثر نغزش
گوش ملک را زیور است و جواهر نظمش جید فلک را در خور دلیل عقلیش افلا
طون را به الحیرت کشیده از قید محنت انداز و مسایل تعلیمش فقهای عصر را در حضیض
تقلید افکند و ملاحظه اشعارش کشد از قید محنت و ملالت تجدد و
کلمات حکمت آمیزش دل خفته را بیدار کند و فقرات شوق انگیزش
دیده گرم دین را روشنائی بخشد رساند هر صفحه چمنی و هر سطری تجلی ازش
لفظ دلکش یارش معنی بغلش بیت هر صفحه او به نزهت گلزاری ، هر نکته
او چو نکهت دلداری ، نمیدانم کدام عبارت بیدا کنم و چه مضمون بدست آورم
که بوسیله آن تعریف و توصیف این کتاب را کما هو حقه ادا نمایم ذیل
صد ساله کارخانه الفاظ و معانی وفا بخرج یک روزه آن نتواند کرد و آب تکوین
قلم طراز این بادیه نیارد نمود همان بهتر که ازان بعجز اعتراف نمایم که هیچ
بیان ناظم از ان نمی آید ، و علی واصفیه یوصفیه یفنی الزمان الزمان و فیه ما لم

بوصف وچون این حقیر قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه در خود فطرت قاصر
و فکرت فاتر خود نمی یابد که جرات بر فتح این باب و جسارت [illegible]
و جمیع [illegible] نموده [illegible] فصیح و [illegible] اعتذار [illegible]
این کتاب [illegible] فیض [illegible] و الا بهمت [illegible] سلطان [illegible]
از اوان [illegible] و بعد از [illegible] و فتح [illegible] بحضرت [illegible] السلطان [illegible]
عذر خواه [illegible] بحکمت [illegible] سلطان [illegible] العلماء [illegible]
زیادتی [illegible] نظر [illegible] فضل و کمال [illegible] الفقراء [illegible]
بخط خود [illegible] اعوام [illegible] و فطرت [illegible] نظر [illegible]
دایره جاه و جلال [illegible] ارباب [illegible] و [illegible]
فطرت [illegible] و [illegible] ملکوت [illegible]
در بودن [illegible] بعض [illegible] القدر [illegible]
آورد و از عهده این امر خطیر بیرون تواند آمد و ما آنا شرع فی المقصود
مستعینا بالله الملک المعبود المجلد الاول من کتاب کشکول

اصحاب تفسیر قران عظیم و ارباب ترجمه کتاب واجب التعظیم در سبب
قول خدای کریم در سوره فاتحة الکتاب که ایاک نعبد و ایاک نستعین بالکلمه
متکلم [illegible] وجوه [illegible]
بصیغه متکلم مع الغیر [illegible] وجوه [illegible]
یعنی عبادات [illegible] تقسیم [illegible] مختلف [illegible]
جه متعدده [illegible] است که [illegible] اختیار [illegible]
است و لطیف [illegible] قیمت [illegible]
و بعیت [illegible] عیب [illegible] تفاوت [illegible]
کرده [illegible] عیب [illegible]
و بعضی از ان [illegible] قبول [illegible]
کنند با یع [illegible] عیب [illegible] اولیا و [illegible]
بکمیزند و جای [illegible] عبادت [illegible] و النبیه
و در این مقام [illegible] عرض [illegible] نقصان [illegible]
کانه [illegible] جمیع عبادات [illegible] قبول [illegible]
جدا [illegible] جمیع [illegible] مستغل است
بر عبادات کامله رو نمیتوانند کرد بواسطه آنکه بعضی از آن مقبول است

وردنا قصص و قبول کامل موجب تبعیض صفقه است که سابق ذکر یافت که
خود از ان نهی کرده است و جایز نداشته است که بندگان او بعمل آورند
پس چون لایق میباشد بکرم عمیم و لطف عظیم او که آنچه از ان نهی کرده
خود از ان بکند پس باقی نمیماند از اقسام الا قبول جمیع که مستلزم قبول عباد

عابدیست [illegible]

وان باب عین [illegible]

والله الموفق [illegible] جعفر بن محمد الصادق علیه [illegible]

[illegible]

ان مجلس [illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

چون حضرت رسول [illegible]

[illegible]

از مصاحبان و جلسای خود خطاب کرده گفت که اگر امروز نماز [illegible]

گذاردن و در قبول [illegible] صلوات [illegible]

رکعت [illegible]

غسل [illegible]

خواهم [illegible]

در دخول بهشت [illegible]

دو رکعت نماز [illegible]

منظر [illegible]

حیوانات [illegible]

داشت [illegible]

مرد [illegible]

حادث [illegible]

[illegible] القلوب [illegible]

از جمله مضافات [illegible]

اجزا بیرون آمده و مرد کامل تمام عیار شده و در عهد سلطان محمد الجایتو

خوا ابنن اینصورت دست داده از کلام بلاغت انجام بعضی از ارباب

حال [illegible] علیه السلام [illegible]

چنین مستفاد [illegible]

[illegible]

زاویه‌ها که مشایخ و ارباب ریاضات در آنجا ساکن می‌باشند و دولت

و هشتاد و پنج چشمه‌های آبی که در زیر آن بناهای عالی ساخته‌اند نهصد

و چهل و هشت [illegible]

[illegible]

خلق خواهد بود ظلم و ستم بذات نفیس آن نسبت خواهد داد و انمعی

منافات تمام بشیم رضیه و مرا اسم عدالت پناه دارد و حجة آنکه
ستدران اعتراض و گفتگوی خلق نشود و مرا بخاطر رسید که چنین کاری کنم که موجب

[illegible]

شوند طبیعت از انها ملال نمیگیرد و رغبت طبع با آن برطرف نمیشود

و از ادا

[illegible]

نقل است [illegible]
گفت در [illegible] واز [illegible] عشق [illegible]
چه است [illegible]
چهار [illegible]
ناگاه [illegible]
شعور [illegible]
[illegible]
گفت [illegible]
کنندگان [illegible]
وبعد از آن [illegible]
و [illegible]
[illegible]

مثنوی مولوی
جان ز هجر عرش اندر زفاف ۞ تن ز عشق خاربن چون ناقه ۞ جان
کشاده سوی بالا بالها ۞ تن زده اندر زمین چنگالها ۞ این دو همره یکدگر را راه زن
[illegible]
[illegible]
زن [illegible]
نقش [illegible]
[illegible]
[illegible]
در ماند جان [illegible]
[illegible]
الحیان [illegible]
[illegible]
کو [illegible] عشق [illegible]
صد [illegible] غلط غلطان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] درصفت معراج [illegible] والغوث [illegible]
درد خود را با او میگفت [illegible] و سلام کردم و گفتم

ای [illegible]

هر دو می را اوای تعیین می کنی من سیز وردی دارم دوا من جیت

[illegible]

موضع معروف که بنهند گنج زین قبیل آمد فرخ در زیر نج اورده اند که

که در بعض از ولایت هندوستان عادت چنان جاری و مستمر و آداب

[illegible]

[illegible]

وار حقوق خلق و تمنعات مردم و تحمل مظالم بر وجه اتم خود را سبکبار

[illegible]

واین تربت تلخ را باید چشید خواه مدة حیات متمادی باشد
وخواه متنازل
بود که بهر ساعت روز ... بباید رفت از این گیتی ... زندگانی بود
نظم
... از صد سال ماند و یک ... ایشان ...
عطار عطر مرقده بالرضوان در کتاب منطق الطیر فرموده است
... آورده فاعتبروا یا اولی الابصار
شیخ ... بیت
... بیهوده کی ... سر دراه ... باخسته ...
در تخت ... بود ... کفت این ... بی ادب ...
... ای بی ادب ... این چه جای ... در ره دنیا ... مردان ... زنان ...
... مردان مرد ... جوان ... خویشتن ... هر که جان ... آگاه کرد ...
... خود دستار ... بزرگان جان ...
... بیت ...

ورتو مردانه آئی در میان شرح ...

درمیان خاص و عام ... از مقام بندگی بر زمقام ... چون زاهد ...
وزر ... خویش ... صوفی خلق ... چون بنشست ... کرفت ... زیبا ... بیدار ...
چون ... مردان ... اسرار الهی ...
مخنث جامه مردان ... از رسول صلی الله علیه وسلم ... صلی الله علیه وسلم
... رسول صلی الله علیه وآله وسلم ... حضرت رسول ...
کفتم بحضرت ... وتحصیل آن ...
تمامی ... ونیک ... وعذاب ... دوزخ ...
جهنم وعذاب ... عظیم ...
جواب ... شفقت ... اولاد ... خدا ...
... بیت ... الاسلام ...
دلوازم ... نفس ... مرادات ...
... خود ... الحرام ... حضرت ... کفتم ...
مین الحرام ... رسول الله ... روزه

سر بکوبت از آتش دوزخ و آتش دوزخ را الحجان خاموش میکردانند

[illegible]

کرده باشند و بمقراض آتش بریده باشند بغیر آنچه اگر خلق را سبب

[illegible]

باشند دور عداد جمعی که ... و سیفت میکردند در اعمال خیر و کردار

[illegible]

سلطان الاولیا ابراهیم ادهم

[illegible]

امام غزالی

[illegible]

ایشان زیرا که دیدن آن نوع مردمان موجب از کوری و قسمت

از نابینائی

از نابینائی و بواسطه برهان این معنی لطیفها نقل کرده است یکی از ...

[illegible]

نظم

[illegible]

محمد حنفیه ... شیخ عطار

[illegible]

شب در خواب نفس خواست تا او را بخواند ... خویش

یاد دیش آمد آنچه حق از گفته بود تن زدان برگشته فرسوده زود لیک

[illegible]

فضل الدین [illegible]

[illegible]

و بمنزلهٔ ترکیب باری جل و علی میداند و آنها دوست میدارند چنانچه

خدای تعالی او دوست دارند پس هر کس با خدای تعالی چیز دیگر را

[illegible]

الرشید بعض از عاقلان بستمکار که اهل آن دیار بمکر و ظلم

[illegible] بعضی از ارباب [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] علیه و آله [illegible]

جواب داد که [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] عشق [illegible] واقع [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

و جمیع موجودات فلکی و عنصری موالید ثلاث و معدنی و نباتی

[illegible]

جوانمردی باید که عالی همت و بلند فطرت و خوش طبعت باشد

که پادشاهی راست باید و هم معشوق فادر لاراد دل ربا باید و هم او لعوضی

معرفت [illegible]

[illegible] وان حالات جدید و جمال و کمال [illegible]

[illegible] فضیل عیاض [illegible]

عشق از ان [illegible] عشق [illegible]

فضیل [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

نکو شد سروری بر بند از الحال انتقاد عجب و بزرگی و پندار الجود

و آورده که از راه بردرود عالمی به زیارت عابدی رفت و از بعضی

آشنایان عابد سخنی که متضمن غیبت بود نقل کرد عابد در جواب وی

[illegible]

ولی حال من آن بر این و همین سخنها و چند دوام اند و همانک دار اهل

عالم متوحش و گریزان باشی همچو مرغی که تنها بر روی زمین ویران

[illegible]

و اطاعت او مکن در آنچه از تو بخواهد نقلست که یکی از عباد در

مغاره‌ای ... کوه لبنان که در کوه شام واقع است خلوت

گزیده و [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اتفاقاً [illegible]

مشغول بعبادت [illegible]

و از نفس [illegible] ضعف [illegible]

بیرون [illegible]

منوال [illegible]

عبادت [illegible]

[illegible]

و چون سفیده صبح صادق بدمید عابد از بالای کوه پایین آمده در

دامن آن کوه

دامن آن کوه دهی بود که مردم آنجا همگی گبر و ترسا بودند عابد بر در خانه یکی

از گبران آمد [illegible]

[illegible]

خوردنی [illegible]

چون بیرون [illegible]

مسرور [illegible]

و چون [illegible]

نان را [illegible]

[illegible]

بیندازد [illegible]

انداخت [illegible]

سگ آن نان را [illegible]

[illegible]

خاطر گشته روی بسنگ آورده گفت الحق بجای تر از تو سنگی در دنیا

[illegible]

ندیده ام نه زانکه صاحب توغرا ز دونان جوین بکس خبری نداده بود

[illegible]

وبنای صبر و شکیبائی در هم شکسته و از در رزاق العباد و خالق

البلاد روی بر تافته بجهت یک لقمه نان از فرزا کرم بر پشت رفته

[illegible]

٢٥ [illegible]

[illegible]

بکمردی سوار شده و در کار مشغول است چون سقا مرا دیدی فی الحال

مشکی خود را برداشته بر رفت و آن رباعی مفعول بی پروانه

[illegible]

منع کردن و ملامت نمودن [illegible]

[illegible]

تا موی سر یکسو نهم بنیاد رسوائی کنم چندان بکوشم در وفا گر زم

هوس شد راز خود هم محرم مجلس شوم هم باده بجا گیرم تو حفظه و من

۲ [illegible]

شعر مولانا [illegible]

۵ [illegible]

زلیخا مولانا جامی [illegible]

[illegible]

در جلد پنجم کتاب اغانی که در تاریخ نهصد و نود و نه در [illegible] ابوالفرج اصفهانی

بود و آنکه اعشی همدانی که نام او عبد الله است و میانه او و همدان سیزده پشت واسطه بود و آن نسبت نسب همدان بن
مالک بن ... سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان است همدان بن مالک بن ربیعة بن الخیار
بن ... بن مالک بن زید بن کهلان بن ... و ابن اعشی از فحول شعرا بود
و در فنون ادب و علوم عرب مهارت داشت و از فنون ادب و علم نسب بهره تمام داشت
مصاحبت واقع بود و او شوهر خواهر شعبی که فقیه معروف است بود و شعبی نیز خواهر او را در حباله
مناکحت در آورده بودند و چون در عراق عرب ... او را ...
و حکومت بعضی ... بود
مرتبه که ما بین ابن اشعث و حجاج در ... محاربه و ممانعت واقع شد اعشی را گرفته
کرده بنزد حجاج آوردند حجاج از روی ... غضب ... بدو گفت
که خدای سبحانه ... و الحمد لله ... که
و آن بیتی که ... شعر را در ...
و الحجیج ... را در ... بیت از ...
در سلک نظم کشید
و چند بیت از شعر او که متضمن هجو و تحریض مردم بر جنگ و جدال او بود خواند

و باز گفت

و باز گفت تو آن بیتی که ... همچنین شعر گفته بودی و چند بیت
شعر عربی ... بر ...
شعر ... که ... از ...
ابیات ... بن ... جیش ...
و ... آن ... بن ... بود ...
از ... که ... از ...
و ... بن ... که ... از ...
... صبر ... که ... ای ...
و ... ملک ... صبر ... که ... بیت ... این ...
مصیبت ... این بیت ... و او ... شعر ... ابن ... بیت
عشر ... دو ... این ... بخواهد ... او را ...
با ... آن ... بنی ... و ... قبل ...
نشستن ... از ... از ... قبل ... بنی ... سخن ... خلاص ...
یبیر ... دو ... بطرف ... آن ... جان ... بدین ...
پیش ... دو ... بطرف ... او ... و قبل ازین واقع ... در
بلاد دیلم بدست فرنگان گرفتار شده بود و در قید اسیر او

وبند و زندان در آمده ناگاه دختر فرنگی که او را در حبس خود داشت
گفت کار [illegible] بهجت دانست در اثنای [illegible] کار او در باب [illegible]
گفت یا ملک [illegible] و بعد از آن [illegible] نصیحت [illegible] بنده او را بر
ومنصور گردانید [illegible] استیفا [illegible] مرتبه باد
اگرچه [illegible] بفتح و نصرت [illegible] گفت [illegible] اختلاط باد
ودیگر [illegible] زندان خلاص کنم [illegible] مبارزت [illegible] مشهور
دیگر [illegible] خود را [illegible] گفت [illegible] دشمنان مظفر
بخود [illegible] بنده [illegible] وبعد از آن گفت
الیم [illegible] بنده بر [illegible] و دشمن [illegible] خود میکنی
بهر [illegible] و بعد از آن [illegible] نظم [illegible] چون
زنده [illegible] برادر [illegible] برادر را [illegible]
مولد [illegible] گشته و مرده [illegible] وطبع [illegible] و در آن عهد [illegible]
[illegible] در نزلگاه [illegible] وفات [illegible] متوفی [illegible] که از
السعادات [illegible]
مجدالدین بن اثیر که صاحب جامع الاصول است و مؤلف النهایه

لغت ا

لغت که در حل الفاظ و لغات مشکل حدیث ترتیب یافته و از اکابر
ودین [illegible] جمیع علوم [illegible]
است [illegible] و داده [illegible]
مهارت [illegible] فایض [illegible] و امین [illegible]
ان عظیم [illegible] دیده [illegible] ولایت [illegible]
ونصد [illegible] کارافت [illegible] عالیمقدار [illegible]
ودست [illegible] معالجه [illegible]
واعیان [illegible] حاضر [illegible] احوال [illegible] خصت [illegible]
اطبا حاذق [illegible] تکلف [illegible]
او استغال خود طلب [illegible] رخصت [illegible] گفت [illegible]
وطبیب [illegible] منصرف [illegible] طبیب [illegible] حاصل شود [illegible]
سامان [illegible] طالب [illegible] منصب [illegible]
علامت [illegible]
قبول مهمات و تقدیم خدمات خواهد فرمود و در اموری که او را دخل

داشتم باالفرون تعرف با ینمود و همکاری وفات من حرف آن

[illegible] خواهیم ... داد و اوکه این ... ازو آن ... داشته باشم ... بجهت ... باشد

اعتدال ... صلاح ... این امور ... بتحقیق ... و بیچکس ... اوقات خود را

بمطالعه کتب و مباحثه و مذاکره علوم اشتغال مینمود [illegible] ... وزارت و وسوسه امارت

در امور ... بحسب ... و سخط البیت و مرضی طبع ... و بواسطه آنکه ... ازو

یاران و دوستان است مصون و محروس ... رافع جوادم اعتدال ... خاطر

اختلال ... الایام ... جعفر عصمت عطا ... بردن ... ازین امور

و مجمل اشتغال تحصیل ... مفسوم را خواهد ... ازان ... مردم دانا ... دنیا

فارغ البال ... خواهم ... و اوراک ... مستقیم ... منقص ... و جمع

در ... سعادات جاوداعت ... اختیار ... حال

الفتح ... حاصل ... است ... الام و اعتدال ... مزاج ...

و بیمار و اختلال ... اختیار نمود ... خود را

از قوت صحت و سلامت

محروم سازد

تا بدین وسیله از قید قلاده منصب و بنا مطلق العنان باشند و با

وجود

وجود عدم تن درستی دران مرتی که مثنوی ... بود کتاب جامع

الاصول و ... حدیث ... سیر ... انتقال ...

نهایت ... بتحقیق ... حال ... صحرا ... و مکم

بغیره ... ایام ... شفقت ... جوینده ... اوست

کتب ... بفراغ ... رحیم ... و ... وانست ... جهان

تصنیف ... الکتب ... جو ... ازو ... هم ...

تا ... داعی ... عشق ... جانان ... نمایم ...

دل ... وصل ... ماه ... رخ ...

من الاکابر ... عشق ... خواهم ... و صنف ...

عشق ... بیت ... ادبی ... دوم ...

آخر کار ... دل ... اسلام ... ادبی

شمع ... نخواهم ... دل ... عمر ... از ... اهل ... از مولف ... جلیل

زینها ... دوران ... بلا ... جنگ ... کردم ...

زینها ... صحت ... ملک ...

تفویت ... صد ... دل ... عشق ...

وارد عار الا ای دل که زمره بدیرافتادی ... و نه وصف

ایل زبده غیر فت دی الحمد که کار را بساز تو بجای صد شکر که

[illegible]

کلبهای او ای داوند و از عهده شهادت بیرون آمدند و خاک فرمود

اگر گردون آن ازده بقصاص رسانیدند مصراع از انکه چنین گوید چنین

[illegible]

قبیح و سیل لجز بای در فی مراد [illegible] بیت هر گاه دو

نفس شد چالاک، پیشک رفت، و در مضیق هلاک، و با جوانان و برادر مهوکه

[illegible]

خودم

سلیط

سلیط بیحیا بودم بیت زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم

است دوزخ او زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار

[illegible]

زی اصلاح نشی، و در فرمن الحق بر ال خانه زدیم، قفلی که نخست قفل

کرمفاخرش یکی از معاصران مولف تبرکی این رباعی فرموده چو زندان [illegible] اگر عرض قوی
[illegible] جان انجم [illegible] او [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] بخود و بهر جا که توانی [illegible]
[illegible] المعلم [illegible] ابو سلیمان دارانی گفت روزی در [illegible] دیدم ناگاه [illegible]
[illegible] و مجروح ساخت و چون [illegible] ربیع بن خثیم [illegible]
[illegible] نشست که از عالم غیب [illegible] موعظت که [illegible]
[illegible] و بعد از آن مطلق در آن [illegible] جنازه او را بیرون آورده [illegible]
[illegible] کار [illegible] گفت کار [illegible] عبد الملک مروان در
[illegible] عاری و وارسته می بودم و چون این سخن بگوش ابو حازم قصار رسید [illegible]

۱۰ که مهتران آن کازران بود و رسید گفت بار خدایا چندین سال [illegible]
[illegible] است که [illegible] رفت [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] امام فخر رازی [illegible]
[illegible] جان [illegible]
٢٥ [illegible]
[illegible] مولوی معنوی [illegible] ارشاد [illegible] افکار [illegible]
[illegible]
ایضا [illegible]
[illegible] و له ایضا [illegible]
کرم [illegible] و له ایضا در جواب غزل نواب صدارت پناه

میرا و الوالی الجو بتریز برا سر همه گردیده ام امروز ها تا بر وقت و [illegible] پس ترا

[illegible]

مرضیه باد شاهان عظیم الشان که ایشان در باره [illegible] ان دشمن و [illegible]

لیس

لیسم برق و بهمواری و عفو و بخشایش میکنند و برجمیع بنده گو[illegible]

[illegible]

مولف کتاب

[illegible]

دل نهی [illegible] کز بن [illegible] مردم از وی تهی [illegible] صدف را ان کسب [illegible] جوهر

فرو شد که از پای تا سر همه گشت گوش ❊ همه تن زبان گشت شیرین و تیز

[illegible]

عزالدین کوه [illegible]

دوران چه سان میرود ❊ چه رنگ و چه بد در جهان میرود ❊ بکر

مرده شخصم بجای روان ❊ نه از کاروانی نه از کاروان ❊ مهر گسان

[illegible]

خافیا [illegible]

ابن الجوزی [illegible]

واقع شد و شیخ او را اطلاق داد و چون مدتی برین بگذشت شیخ از

سخن از خود نادم [illegible] مجلس [illegible]
طلا و دادن [illegible] دوران [illegible]
و [illegible] کردند [illegible] و سخن [illegible] دوران [illegible]
وعظ [illegible] سخن [illegible] العباد [illegible] الصبا [illegible]
و اسطه [illegible] گفت [illegible] حلب [illegible] بیت [illegible]
و اسطه [illegible] فضولی [illegible] سعادت [illegible]
ان بیت [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] مثنوی معنوی [illegible]
منور [illegible]
سخن [illegible] احوال حکیم سنائی [illegible]
عشق [illegible]
1

کلنک

کلنک خویش خنک دید و بگفت ای همه زان تو چه نوحه کنی
زرق و تیت خاقانی [illegible] و غصه [illegible]
بر خوان [illegible] و دل [illegible] بیت [illegible]
شعوبیت [illegible] بیت [illegible]
و نکایت [illegible] عقل [illegible]
و لعافیت [illegible] بیت [illegible]
بیدت [illegible] سخن [illegible] ابن [illegible] فارسی
سرو بلند نام [illegible] غفلت [illegible] علما
بتحقیق و دیگر [illegible] الدین صفدت [illegible] مجلس [illegible]
شمر فاضل الدین صلاح [illegible]
و ربده صفد و مجلس [illegible] و سخن [illegible] احسان
و زیانها [illegible] و محلی [illegible] الله علیه و آله [illegible]
و فضل [illegible] رسول صلی الله علیه [illegible]
احسان و نیکوئی آنست که خدای تعالی را بر نهجی عبادت کنی که گویا

اولا بمواجهه و معاینه می بینی زیرا که اگر تو او را نتوانی دید
او ترا می بیند [illegible]
صوفیه معنی این حدیث بهمانی تو مطلع است [illegible]
و درجات [illegible] کشف و شهود [illegible]
[illegible] این حدیث [illegible] و بعد از ان کشف بعضی از مشایخ
بعضی [illegible] عبارت [illegible]
[illegible] در این حالت [illegible] دو عالم
این [illegible] چون شیخ [illegible]
[illegible] قانون [illegible]
خواند و بطریقی که [illegible]
[illegible] اعتراض کرد [illegible]
اصفهانی از ابن جوزی سوال کرد [illegible]
امام معصوم مظلوم امام حسین علیه السلام [illegible]
یزید پلید علیه اللعنه [illegible]
در شام میبود و حضرت امام حسین علیه السلام در عراق شهید گشت

ابن جوزی

ابن جوزی این بیت سید رضی را در جواب او خواند سهم اصاب
و رامیه بذی سلم من بالعراق [illegible]
[illegible] بغایت عجب [illegible] و مضمون این بیت [illegible]
بعبارات [illegible]
و [illegible] عالم [illegible]
[illegible] بغایت [illegible] در عراق [illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible]
[illegible] لطف [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
لیک چون اغلب بداند و بد بسند حکم غالب راست چون غالب

راست چون عالب برانند بر همه یار را محرم کردن اند تیغ را از دست

[illegible]

نیز بیخ و در عقوبت و فضیلت

[illegible]

کام [illegible]

[illegible]

وطواط دور از دورت ای شکر لب سیمین بر از رنج تن و درد دل و

خون جگر

خون جگر حالیست که گر عوض کنم بامر کشش چرا دگرم نهالا باید به سپر

امام فخر رازی

[illegible]

[illegible]

صد و ده هزار [illegible]

زن و از آنجمله [illegible]

و لازم [illegible]

و ارق [illegible]

سیزده تمام انبیا چه خسته و خاتم معظم کرم که در قرآن عظیم و کلام

لازم الکرام مذکور شد نسبت حضرت با رفعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

...

وچون بسر مزار شوهر اول که عروس نام داشت رسید زن در مقام

نوحه گری در آمد از نظم و نثر چند بیت در مرثیه او آنکه گوید

...

آتش چند چشم از خون غم و غیرت دوخته * همچو آتش خاک تر را

خندق

سوخته وگریه پشیمانی بر وعیسی کند آتش اول [illegible] بی زند هرچه اول
ن [illegible] درجهان ازو واق آن [illegible] بچون باشد [illegible] شیخ سعدی [illegible]
[illegible] آن زبان [illegible] بیان [illegible] این [illegible]
[illegible] شیخ عطار
[illegible] مشفق [illegible] لطف او [illegible] دعوی
تا سکان [illegible] حکیم سنائی این جهان [illegible] بنهاده است [illegible] در حقیقت
[illegible] آن [illegible] است [illegible] آن [illegible]
همین [illegible] است [illegible]
[illegible] محقق قشاری [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
الله واله الرسول رایت الکافرین یصدون عنک صدود الیعنی

برکاه کف

برگاه کفته شود [illegible] ان که بیاید بسوی آنچه خدای سبحانه وتعالی
نازل کرده [illegible] بیان [illegible]
است [illegible] علیه [illegible]
[illegible] کاوران [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
و [illegible] فصاحت و [illegible] است [illegible] عقل [illegible]
در کمال فصاحت و [illegible] صاحب [illegible]
ازانجا [illegible] بعض [illegible]
تا دره زمان [illegible] علوم [illegible]
ازبان [illegible] واقع [illegible] آداب [illegible]
[illegible] وقت [illegible] طبع [illegible]
عین الکمال [illegible] لطافت [illegible]
[illegible] در خفی [illegible]
ناکه برزنم آمد نظر لقر که اورا از آواز آن کبوتر رفت تمام دست

دادو دوران حال این ابیات را بلطافت طبعی که داشت

[illegible]

گریدان کوهست آزاد بقیض مسیدان که اندر گریه و سوزش رتو او لی الم

دادو بیداد که اشک چشم من اندر حوادث بنجه دزجا چون

[illegible]

خانه برون رفت بابا الصبی وای بروزگار من در تو اگر اثر کند ناله

نیم شب گر به صبحگاهیم • ما ان خرابات‌نشینان همه پاک است

[illegible]

چند بن گناه • داخل جنت نشوی ای روسیاه قرا گیلانی مروم

از محرومی روشن دم که نومید از تو ساخت • تلخی جان کندنم امیدواران

[illegible]

حسرتا علی ما فرطت من جنب الله الی آخرها و در سوره زمر واقع است

ایراد یافته است که ابو الفتح منبینه که از جمله فقهای عالم بغداد و بر

زمان خود بوده [illegible]

[illegible]

ومعانی این بیت بطریق نظم انیست قطعه عجب دارم ای

علم کاشان چرا غافل شوند از راه سالک کن نه توبه [illegible]

[illegible]

اندیشه [illegible] قدیح شیخ سعدی

کین زمینیست که از وی همه مجنون خیزد ولد ای غایب از دو دیده

چنان در دل منی کز لب کشودنت بمن آواز میرسد حسن دهلوی

[illegible]

بمعلومات دارد و علم ما از مقوله علم آن مورچه است که

ریسمان را بران نهج می بستند و شاهد خود می سازد و مولوی

[illegible]

معنوی من بکوم زین طرق آید مراد می طلبم یار کجا خواهد گشاد زر ربح

[illegible]

مرغ هر سو مضطرب شد تا که امین سو دهد جان از جسد ❁ جامع این ۵
کتاب در سوانح مجاز نیز گوید ❁ جان به بوسی مُنجز وان شهر باره
مژده ای عشاق کاسان گشت کار ❁ اندلوا ازار و احکم یا عاشقین

ان ای عاشقان [illegible] جان ❁ رو [illegible] جان [illegible]
[illegible]
❁ [illegible] ❁ [illegible] و [illegible]
[illegible] مثنوی مولوی معنوی [illegible] شیخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

والنسب باشد و بعضی دیگر فرموده‌اند که معنی لفظ تصوف انقطاع است

ازعلایق

از علایق خلایق و تشتت است بدلیل رحمت پروردگار حقایق در
[illegible]
١ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی مولوی معنوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
۵ [illegible]
[illegible] مجنون
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فرمائید چون جمعی که در آنجا حاضر بودند این حال را از وی مشاهده کردند

اورا املا مدرسه یاد نمرا شش بمقدار نمود ندو قسم یاد کرده که هرچه

[illegible]

آه از این طرفه که آه صبحگاهی ** زآئینه دل بکشد سیاهی مثنوی مولوی

معنوی

مثنوی جوشش نطق از دل نشان دوستیست ** بستگی نطق از بی الفتیست

[illegible]

عاشقان [illegible]

[illegible]

سبب چون انبساطت دیدم کارساز ** هم بدست خود دریدم

برده بار جهت را تشنه دیدم انجوان آبروی خویش بردم

ازگناه چشم بر صد بحر و جب فکنده ام لاجرم خود را جنب افکنده ام

وصل [illegible] نفرت نی در دو نفس نفلت با خبر [illegible] ازدریای

ازروی تو زدوس [illegible] ازنی [illegible] انسم [illegible] خاطر [illegible] دلت

[illegible] ازدست [illegible] دلم روزان [illegible] ملک نمی

و ضعف [illegible] عشق [illegible] دلم [illegible]

زده ام دیده [illegible] مجنون [illegible] دلم [illegible] گفتم

بغیر نگاه نماز صحرا [illegible] غارت

گهی [illegible] نماز [illegible] اصطلاح [illegible]

معز [illegible] جواب گفت که مجنون

از [illegible] عشق [illegible]

در فکر معشوقه سراسیمه گردیده بود همیشه رکعات نماز را با گمان

خود لکاه مسند ارشت وگویا وقتی واقف خواهد بود که هنت بگذشت

خود را [illegible] حالت [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

وا [illegible] اصلاح [illegible] مجنون [illegible]

که بعد [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] الواقع [illegible]

متحقق [illegible] خاطر [illegible] اطلاع [illegible]

طبع وضعفا [illegible] حقیقت [illegible]

انقصد [illegible] قلوب [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عبارت [illegible] صفت

[illegible] عشق [illegible]

بشیمان خواهد گشت و کمانیغ صفت آز اتقر بر و بان تحول

نمود و معنی آورا کجا هوش و روح می‌تواند ساخت و چه خوش گفته است

[illegible]

رود چون تو نخواهیش ز طغیان رود گفتمش از عشق نداری خبر

کردار

کردار اگرچه صفتش مختصر گر خبر از عشق همی داشتی که ز صفاتش

[illegible]

معشوق آن زلیخا هر چه او را رو نمود نام او را جمله یوسف کرده بود

نام او دنیا مکتوم کرد * محرما زاسرار آن معلوم کرد * چون بگفتی موم

[illegible]

ای برادر الحذر * خویش را موزون خشنت * پخته کن * زر [illegible]

وین زبان خود را پخته کن * ای کمان و تیرها بر ساخته * صید نزدیک

[illegible]

وفطن [illegible]

کاف کفری [illegible]

[illegible]

هست القدوس [illegible] دیدم چون با او بگز نشستم او را واله

و سرا پا سیمیا فتم و حال عجبی از ناصیه او مشاهده کرده گشت باو

گفتم ... [illegible]

کلمه که مشغول ... [illegible]

نصیحت ... [illegible]

... [illegible]

اولاد کرده ... [illegible]

و ارکان ... [illegible]

در نسب ... [illegible]

و بالاسی ... [illegible]

بحال او ... [illegible]

آنست ... [illegible]

و مواجه تو خواهند داشت لیس گران حرکتی که از تو بمنصه ظهور

رسیده است موافق عقل و مطابق صواب بود هر صورتی که

از ان ... [illegible]

... [illegible]

ببد چو ... [illegible]

... [illegible]

غایت ... [illegible]

آزمون خواهد ... [illegible]

و تبیح ... [illegible]

و بعد ... [illegible]

... [illegible]

ظهور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

هر که خواهد او بهشت جاودان گو ز دیو نفس من بر گران

انکه افعالش همه نیکو بود * ورچه عالم مونسش هم او بود * وانکه را

[illegible]

چون وراز ل وجود یکی ثابت گشت و بس * این مبحث وجود و عدم

در جهان

[illegible]

... از مثنوی مولوی ...

[illegible]

بعضی از حکما ...

بر ورد کار خود

[illegible]

۵

چشم ما پر اشک حسرت و دل پر از نومیدیست

خسرو دهلوی در شکایت

بیت سعدی

[illegible]

اکنون ز من خجسته ثمر آری یار ٭ بوی تو گرفت و بود خوی تو گرفت

مثنوی مولوی معنوی

[illegible] ١

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ٭ ای طبیب جمله علتهای ما

ای دوای نخوت و ناموس ما ٭ ای تو افلاطون و جالینوس ما

جسم خاک از عشق بر افلاک شد ٭ کوه در رقص آمد و چالاک شد

[illegible]

[illegible]

[illegible] ٥

ازانی کم عزیز دانسته ازانی خوار ٭ علم کز تو ترا بنستاند

جهل ازان

جهل ازان علم به بود بسیار ٭ به بود آن نه دل که اندر وی

گاو و خر باشد و ضیاع و عقار ٭ [illegible]

[illegible]

منقول

[illegible]

از سخنان کاملان

[illegible]

نظم

خاموش شو ز مقال از اهل حال ٭ گر لحن سا ندلیب کردند لال

صمت عادت کن تو از خوف وبال ٭ هفته هفته ماه ماه و سال سال

منقول است [illegible]

[illegible]

تفتیش موضع قرار میکرد همچنین او را مجلس شان نمی داد

چون دانست که قمر را باور نماید خود بقبرستان آمد

[illegible]

این زاغ را هرگز نباشد پر سفید ٭ جامع این کتاب [illegible] رحمه الله

میکشد غیرت مرا کو دیگری آبی کشد || زانکه میترسم که از عشق تو

[illegible]

خلیل آتش ورد دولت || که پنداری این شعله با کلفت

آن

نه دل دارم نه دلستان میکشد || که مهرش گریبان جان میکشد

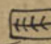
[illegible]

نه این قوت عمر او بیشتر از هفتاد است || که در این معبد کفرآباد است

روزی بشر و اگر فهم روزی که نداری دل و دین انوری چه شود که تو

[illegible]

مستقیمی که در خارج شکل کشیده شده آمال و آرزوهای او

و صورت خطوط مذکوره بدین نوع است که نموده شد 

[illegible]

بنده او باشد و بلوازم عبودیت او که تبلیغ تبلیغ قیام د

واقدام نماید پس چون بقید تعلقات دنیا گرفتار شده

[illegible]

او بعد ازان چون ازان افلاک سیرین شده بان

رو شد بر آدمی ملک و جهان عادلا احدی جلال ما جرا بندگم

[illegible]

گردید و جمیع مردم خایف گشته بتضرع و زاری پرداختند و

[illegible]

ناخوانده بیامدی درون از در ما ٭ خو کرد بخلوت دل غم فرسایم ٭

کوتاه

کوتاه شد از صحبت بر کس پایم ٭ چون تنهایم همنفسیم یار کسیست

[illegible]

گر از ما در شود کالای فرنگی ٭ بوالهوس را ز دوا از سر وا نمود سودای عشق

تهمت آلودی که گیرد نسخه زود دستش برده بود ملا کلینی گرد خاکستر

[illegible]

کنز از ارباب ادب را تشنیع بر زمخشری یافته اند اول

ادب

ادب گوارشی گفته است که کلام زمخشری در مقام مشورت

[illegible]

عجب دارم از آنکه عجب ضعیف العقل که اطلاع تمام بر قواعد نحو

و قوانین کلام عرب نداشته چگونه رد کند و تخطئه نماید که و

را که در نهایت فصاحت و قرائت [illegible] اجماع و اتفاق [illegible] و کمال [illegible]

و بلاغت است و قرائت او [illegible] کلام [illegible] عرب است [illegible]

نموده اند و قرائت او بنظر [illegible] است که این [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] است و این [illegible] است [illegible]

بسیار واقع است با وجود [illegible] و ضبط و معرفت [illegible]

[illegible] محقق [illegible]

[illegible]

وعده [illegible] غلط [illegible]

و جمع [illegible] متواتر [illegible]

از راویان ایشان نیز بتواتر رسیده است و این کثیر گفته است

که من از این زمخشری بیزارم و از این سخن او پناه بخدا میبرم

زیرا که [illegible]

انچه [illegible] نسبت [illegible]

داده است [illegible]

و عدم بصیرت [illegible]

را از [illegible] اجتهاد و اختراع [illegible] حاصل است [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

متواتر از حضرت [illegible]

رسول [illegible]

و وجوه قرائت [illegible]

با این حاصل [illegible]

عذر [illegible]

نه [illegible] غلط [illegible]

غلط رسیده زیرا که زمخشری را اعتقاد نیست که قرائات

از اجتهاد دورانی [illegible] شده است و این قول مطابق [illegible]

[illegible]

ابن زهرا اندلسی منقول است که بایزید بسطامی چندین سال

بخدمت

بخدمت ابو عبدالله امام جعفر صادق صلوات الله علیه

اشتغال [illegible] و اختصاص [illegible]

[illegible]

از دست باده نمودند اعتقادی که با او داشتند برطرف کردند

و در نظر ایشان بغایت حقیر و سهل نمود و از اطراف و جوانب

شوق [illegible] دیگر کسی نفس [illegible]

و دیگر کس [illegible]

و از نفس [illegible]

علاج و خجلت [illegible]

از کسی که [illegible] و علاقه [illegible]

مشهور که [illegible]

تا آنکه از دل او معلوم [illegible]

قوی دل حلال [illegible]

که علامت [illegible]

و نعمای [illegible]

از دور رسیدند که بنده را وصول بدرجات عالیه و رسیدن بمرتبهٔ

بلند سبب چه چیز تواند شد گفت بلنگ و کوری و کری یا احد

بن جوزی [illegible]

و ابلیس [illegible]

میکرد [illegible]

نمود و [illegible]

سبب [illegible]

که هر کس [illegible] قابلیت [illegible]

و تعالی [illegible]

اگر که [illegible]

بصیرت [illegible]

شیخ [illegible]

عارف [illegible]

و هر گاه [illegible]

و باید شد و در عرض یک ساعت معلوم است که چه مقدار مسافت [illegible]

ط توان کرد و چه جز بدست توان آورد شیخ ازو سؤال کرد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بکمر طیفور سقای مشهور که شرف ملاقات و فور ملازمت حضرت

صادق رسید دیگری که با دراک آن سعادت مشرف شد
و از بیان [illegible]
[illegible]
٥ [illegible]
[illegible]
[illegible]
خصوص [illegible]
٤ حقایق [illegible]
کار [illegible]
دگر عقل حکایت [illegible]
[illegible]
حلقه ماتم [illegible]
جامع کتاب در لوایح [illegible]
[illegible]
اسما باید شد تا تو نیز از خلق پنهان با همین لیلت القدر و اسم

اعظم این چند بیت در مشهد مقدس در ذی القعده سنه هزار و هفت گفتم

در نسب جمع دیگر این ابیات [illegible] و چون [illegible]

مذکور گفته شد در آن [illegible] الدین [illegible] علو

دیدم که [illegible] الدار الآخرة [illegible] للذین [illegible]

این آیه و العاقبة للمتقین [illegible]

فی الارض و لا فسادا [illegible] عقل [illegible]

سکونت [illegible] اراده [illegible]

فرزانه [illegible] عقل [illegible]

[illegible]

باخبر [illegible]

منورع و [illegible] کار رفتن اراده رفتن تبریز کرد چون داخل آنجا

شد و

شد و از آن روز یکی از فضلای عصر را منصب تدریس داده بفقیر

و مجلس [illegible]

[illegible]

علما و وزرا [illegible] قاضی [illegible]

گردیده بود [illegible]

آن مجلس [illegible]

که [illegible]

گفت [illegible]

آن جواب [illegible]

گفتن [illegible]

نحو [illegible]

نقل منقول [illegible]

اهل نحو علمای عصر منبر مرتضی و پسندیده نیست و بعد از آنها طالب

بجواب‌های شافی که علما در حل اعتراضات مذکوره گفته بودند بگشاد

[illegible]

نگهدارید ای بیحاصلان در حضور حضرت صاحب‌دلان شیخ

شیخ سوزن

شیخ سوزن زود در پا فکند خواست سوزن را بآب او افکند

[illegible]

با کلنگ چون خر در گل فتد از کام تیز دم بدم جستند

غم هجر خوش بتو در ره حسن خرمتر بدست که دل تو زین و جلا

[illegible] در دل ما و بلبل [illegible]

چون [illegible] مضطر [illegible] حق [illegible]

باشند [illegible] جوان [illegible]

خود [illegible] نیست [illegible]

بند [illegible]

بلبل [illegible]

که این [illegible] گفت [illegible]

[illegible] نیست [illegible]

سر گفتار ما مجازی نیست باز کن دیده این بساز نیست

ودست [illegible]

از محمد بن بشیر بن جلال کرد بعض مردم را از استماع خواندن قرآن

طرفه وجد و حالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر حقیقت این [illegible]

[illegible]

از وصال [illegible]

عبارات [illegible] است [illegible] قطعه [illegible]

[illegible]

[illegible] امام

[illegible]

[illegible]

در مشعر الحرام مذکور شد آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که

برکرا توفیق وقوف آن اسرار عظام نصیب شود دولت سعادت
[illegible]
[illegible] عبد الله بن مبارک [illegible] مشهور [illegible]
[illegible]
وحدت که این حریف کو کرد و سرخ کس نستاند برابکان

راحت طبع مدار که عقلت بدست نفس ماهی در آتش است
[illegible] خسرو [illegible]
[illegible] دیلم [illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
[illegible]
بنواختن ساز خوانند که اشتغال نمایند و یکی از ایشان

زهره صفت چنگ در دست گرفته شروع در نغمه و نوا نموده و این
دو بیت شعر [illegible] سخن [illegible]
[illegible] شقیقی [illegible] از حلقه [illegible]
[illegible] نظم [illegible] از عشق [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] و معشوق [illegible]
[illegible] عاشق و معشوق [illegible]
[illegible] عاشقان [illegible] نغمه [illegible]
[illegible] عاشق و معشوق [illegible]
[illegible] قطعه [illegible]
تا بدان که چون شنید این سخن آن شخص گفت که بکن مکشوف آن راز

نهانی چه باید کرد ایشان گفت این واگه [illegible] باشد فرو مجنون
حالیا [illegible] بمرده بطریق [illegible]
و معشوق [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible] هجران [illegible]
عاشق و معشوق [illegible] عذاب [illegible]
نیست و باکی [illegible] توانند بود [illegible]
سر رفت [illegible] و معشوق [illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible]
من [illegible]
[illegible] قطعه
[illegible] شعر [illegible]
یاری خود که هست زندگی بی تو عذاب است الیم با حیات زندگانی

هر زه است موت بستر عاشقان است ای حکیم وآن غلام

[illegible]

جامع اوراق گوید

[illegible]

علم نه از و کیفیت حاصل نه حال طبع را افسرده کا نخند بدلم

مولوی باور ندارد این کلام علم نبود غیر علم عاشقی باقی

[illegible]

الراح عن لوح الفواد کل علم لیس یجزی فی المعاد فاغسلوا

از روی کرم ** بر بهانه ریز از جام قدم ** تا کند شق پرده

[illegible]

و خط عفو بر جرائد جرایم و عصیان او میکشد و در نور عرض اکبر

وهنگامه

5

وهنگامه ستایش از سلطان عرش ندا میکنند که این بنده را

[illegible]

از دست غم تو ای بت حور لقا ** نه یار رسد والم وفا نه از ما

[illegible]

گفتم که دل و دین ببازم از غم ما / این هر دو بباختیم و غم ماند بجا

[illegible]

... الحاق ... امام جعفر ... [illegible]

... پنجاه ... [illegible]

شد ز جوع آن بار بازار رونق گرفت و مغرب را داد آنکه عشا

دل از وسواس در فکر غذا / لیکن بودش بهر قوتش اضطراب

[illegible]

... عابد ... [illegible]

می‌کرد درختش میدید گفت عابد چون بدید آن ماجرا

مرا سگی چو تو ندیدم بیچاره صاحب خود و جز دونان چو نداد

[illegible]

آن گبر پیر برو گر از صبر بگذشت ای درویش از رنگ کرکین گبران گمراه

شیخ عطار

شیخ عطار فرماید در راهی میرفت شبلی بقرار دید گناهی

[illegible]

و در حال ساله روی بآن تکیه میکنم و بسبب آن قدم بر میدارم

وکام خود را فراخ تر میکذارم واز جویها واز رودخانها بران کمیه

[illegible]

... صلاح الدین ...

که پادشاه سلامت این بار نیست که هرگز در عمر خود متحمل ای

ندیده بلکه پدر نیز بر تابند این ندیده باشند پادشاه ...

[illegible]

... سعادت ...

که پادشاه شافع خلایق محشر سعادت دست حال از صاحب

فاسک [illegible] شاه داود

صلاح الدین [illegible] سلطان صلاح الدین [illegible]

[illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] جامع اوراق [illegible] والله اعلم [illegible]

[illegible]

از بدن مواضع را که نازک و لطیف باشد ظاهر سازد و عورت

خودلا

خود را مکشوف [illegible]

[illegible]

[illegible]

از دام رفیق بردار که در خم زلف آن کورت [illegible] نگاشته

[illegible]

کل ... [illegible] ... حاوی ... [illegible]

[illegible]

همه وار دعوص در عوض گشته میر عرض آنکه مدار دعوص انشار [illegible]

[illegible] ... باد شاه ... [illegible]

[illegible] ... مروان ... [illegible]

[illegible] عبد الملک [illegible]

[illegible] دوم [illegible]

مکتوب ... [illegible] ... اطلاع یافت ... [illegible]

[illegible] مروان ... مضمون ... محمد حنفیه [illegible]

عبد الملک ... [illegible] ... محمد بن حنفیه ... علی علیه السلام [illegible]

[illegible] حجاج ... [illegible]

[illegible] حجاج ... [illegible]

[illegible] ... حجاج جواب ... محمد حنفیه [illegible]

نزد عبد الملک فرستاد و عبد الملک آن عبارت را بعینه در جواب

مکتوب قیصر نوشت چون قیصر روم مکتوب عبدالملک را

بخواند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که احیای موات بر دل مرده چه بر ما سایه بر پامردگان اندازی

احیانا شیخ اوحدی در جام فرماید بدری بالبسر از گفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نبرد گفت نه عبدالملک گفت که چرا جواب داد که زیرا که این

قضیه متضمن آنست که گنج گرانمایه بمرد و کار خلق الله را کند و

[illegible]

کفاهم الله شر اضداد و دامن عفو بر ان پوشند و در اصلاح معایب

ونقایص آن کوشند واجرهم علی الله و لا قوة الا بالله

[illegible]

پرور کین بنده مجرم عاصی را وین غرقهٔ بحر معاصی را [illegible] از رفید

علایق

جسمانی نور بند و ساوس شیطانی لطفی همه و جلال حسن کن

[illegible]

ومنید از یکلمعه عالم نور شر بخش بکجرعه زجام طهور بس

بخش گر زر فکنم بصد آسانی این کهنه لحاف هیولانی

[illegible]

تنهائی را بعبارات وان فکر که شد هیولا حرف

صورت بنگر از آن یک حرف ❁ تصدیق چگونه بابن نتوان ❁ کاندر

در روز پسین که رسد موعود ❁ نز پدر ز عراق و ز رهای و

زائل نکند ز تو مغبونی ❁ زین شکل عروس نه با بونی ❁ در قبر توقت

که علم الست ❁ آن علم ز تو فرقه بر باند ❁ ان علم ترا ز تو

بستاند ❊ آن ترا ببرد و برین کز عشق شرک خفی و جلی برین ❊ آن علم

آموختن بیمار [illegible] عالیست ❊ [illegible] فالیست ❊ چون و چرا

الست ❊ [illegible] ساقی [illegible] ❊ زخمه آن

در بیان [illegible] صحبت اصحاب حال و ارباب کمال فرماید

[illegible]

وی مست ز جام هوا و هوس ❊ و دیگر ز شراب معاصی [illegible]

زین پس خطیه پناه مباش ❊ مرغانی بهار گناه مباش ❊ از تو

[illegible]

الله الله [illegible]

[illegible]

نظم [illegible] صفا [illegible] سخن [illegible]

کاورده ز عالم قدس خرش بو بسته تخته بابش کش مقبول حرم

[illegible]

از سخنان ایشانست [illegible]

[illegible]

باو گفتند

باو گفتند که آیا صفات باطن نیز متغیر میگردد و خلل پذیر میشود

گفت [illegible] نهانی [illegible] و بعد [illegible]

[illegible]

از آن این دو [illegible]

[illegible]

نایم

معروف

بگو که من اسرار اشیا بر تو منکشف شود و در جمله آن شهود حضور با من بخوان این
[illegible] ابو یزید بسطامی [illegible] تصوف چیست
معهود [illegible] از خواندن این بیت و نفخان [illegible] ساز [illegible] شد
جمع [illegible] و جفا [illegible] در [illegible] بیابان [illegible] گرفت
قدرت [illegible] ابیات [illegible] فقر [illegible]
و منحل [illegible] بعض تصوف [illegible] الاکبر [illegible]
کم [illegible] [illegible] جون [illegible] دل [illegible] سخن [illegible]
اول از زور [illegible] شکی [illegible] از تحقیق [illegible] و جز [illegible]
تا [illegible] و حیرت و چرا [illegible] میکنم و تعجب میکنی [illegible]
و دیدار [illegible] این بیت [illegible] ابراهیم ادهم [illegible] میکنم [illegible]
عرض بعض [illegible] نزار [illegible] منبود [illegible] ذوالنون [illegible]
انجمن [illegible] عصابت [illegible] معفور [illegible] الا [illegible]
از جان [illegible] و متوجه [illegible] عقود [illegible]
جون سلطان [illegible]
این بیت را استماع نمود مدهوش شده افتاد و جون بشعور آمد گفت

خدایا از اعراض تو پناه بتو میجویم و از تو امید مغفرت و
آمرزش دارم شیخ شبلی روزی [illegible] شنید که شخصی این بیت
[illegible] میخواند بیت [illegible] تم [illegible] [illegible] ارادت [illegible]
ارونا [illegible] صرفا [illegible] لغرا [illegible] ارادت [illegible]
فبعد [illegible] لا [illegible] بفرکه [illegible] مخلصا [illegible] ازین [illegible]
[illegible] این [illegible] مرض طبع [illegible] و بعد [illegible] و بانیس [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] گردانید [illegible] شیده بود و در افتاد این
جون [illegible] زمین [illegible] و [illegible] ابا دارضی [illegible] حقیقت
گنده [illegible] نقلست [illegible] علی [illegible] این بیت [illegible]
[illegible] رسید [illegible] معطل [illegible] مخصوص
[illegible] و بیان [illegible] زبان شوق و [illegible] و حقیقت
حال [illegible] بالب [illegible] بیت [illegible] قبول [illegible] شعر
[illegible] منظر [illegible] تحقیق [illegible] دعوای [illegible] قطع [illegible]
[illegible] [illegible] عبارت [illegible] بیان [illegible]
[illegible] حقیقی [illegible]
رفت جون علامت [illegible] این بیت را استماع نمود [illegible]

خدایار

حالی او را دست داد که بدون تأمل بر خواست و شروع نمود

[illegible]

قاعده اخراج ضمیر

[illegible]

٥

[illegible]

بعد از این محفوظ ثانی را بیندازی عدد را که در مرتبه ... خاطر

نگاهدا

نگاهداشته بودی اسقاط کن و آنچه بماند حرف جرم خواهد بود

[illegible]

طریق بیرون آوردن

[illegible]

٢٥

[illegible]

طریق اخراج عدد و مضمر بنسبت

[illegible]

و از این حاصل یکصد و پنج بیندازد و بعد از اسقاط آنچه بماند مضمر

خواهد بود طریق اخراج منظم بطریق دیگر در سلک نظم بدین منوال

[illegible]

که بتحقیق میدانیم این را که تو با گوهر سینه شک بینوی از آنچه

کافران و مشرکان درباره تو میگویند ببر در آن حالت

[illegible]

با ختن وقت نماز بشتاب چنانکه بتک اشتاب بود

و به عنایت راه می‌برد و محمد بن بابویه صدوق قدس سره

[illegible]

و دیدن او شد پیش او رفتم و چون نظرم بروی افتاد او را [illegible]

زیرا که قبل از این بسلامت و عافیت در وقت درس خواندن

[illegible]

خاقانی

[illegible]

جدا خواهد شد و هرگز از آن باز گشت نخواهد کرد و ناچار [illegible]

که ویران کرده خواهد رفت بطریق دلها مسکن خواهد نمود

مطلقا [illegible] از ان جدا شدن [illegible]

[illegible]

سلطان اویس قرنی رضی الله عنه [illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد رازی [illegible]

[illegible]

کتابهای [illegible] [illegible]

جنید و [illegible] [illegible]

[illegible]

نیست در عرب ضرب المثل شده که حدث المرات حدثین فالالم

تفهیم فاربع یعنی هرگاه که با زن سخن گوئی بد عار او دو بار بگوئی

[illegible]

[illegible]

عصا [illegible] **[illegible] سبع [illegible]** [illegible]

انبیا علیهم [illegible] [illegible]

[illegible]

اما غیر النهایه خواهد بود و مطلق انجام نخواهد داشت و بر نخواهد

آمد پس باید که در تهیه استعداد آن مهمی اهتمام مرعی داری و همیشه
در فکر آن باشی زیرا که سرانجام آن روز یا بنعیم دائمی خواهد بود یا بنزول
بدرکات عقوبت و عذاب مخلد نعوذ بالله من ذلک و من
شرور انفسنا و سیئات اعمالنا نقلست که شیخ یکی از علما در وقت
احتضار در هنگام نزع روح گفت که فرزندان خود را بمن بیارید
تا ایشان را تربیت و غمخواری کنم آن عالم جواب داد که مرا از خدای
شرم می آید که بندگان او بدیگری سپارم نقلست که سوداگری از
سوداگران نیشابور بسفری میرفت و کنیزکی داشت که در غایت
صباحت جمال و نهایت ملاحت حسن و کمال و وفور غنج و دلال
او کردیده و با او [illegible] شیخ بر آن [illegible] در تمام اهل آن [illegible] دین و دنیا [illegible] ایمان [illegible]
عشق [illegible] کمال [illegible] ابو عثمان [illegible] بعد او را [illegible] معتقد [illegible] کافر [illegible] دو عاشق [illegible] جمال [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] ابو حفص [illegible] صورت واقعه [illegible]
نوشت که بشهر ری برو و شیخ ابو یوسف رازی را دریاب

و از فیوض صحبت فیاضش مستفیض شو شیخ ابو عثمان متوجه شهر ری
گشت چون بانجا رسید [illegible] از مردم احوال [illegible] پرسید [illegible] و نیکان [illegible]
و چون [illegible] شیخ [illegible] صاحب [illegible] حال [illegible] نسبت [illegible] شیخ [illegible]
شنید [illegible] حقیقت [illegible]
ملامت [illegible] شیخ [illegible] رجعت [illegible]
تاجر [illegible] شیخ [illegible] چون [illegible] شیخ [illegible] در ری [illegible]
رفتن [illegible] شیخ [illegible] شیخ [illegible]
و شوق دیدار [illegible] و معروض [illegible] بخدمت [illegible]
فوت [illegible] شیخ ابوحفص [illegible] ملاحظه [illegible] و چون [illegible]
[illegible] شیخ یوسف [illegible] نظر کرد و دید
[illegible] شیخ یوسف [illegible]
[illegible] طلعت [illegible]
[illegible] صراحی [illegible]
گرده که دانسته اند باو گفت که ای سالک طریق رشاد و ای

بادۀ ها بسیار بسیار ارشاد این جو صحبت و این محله جای

استحقاب است ان نماز است

و بودن انشانهای کان این مجلة العض بجز ده

جواب داوده فانهای از جمله و ایات از ابن عثمان الغضب جواب ابن عساکر

کالان بعضی از نمود بعضی خود مانده ابن ابی ایشان محمد داوود الکا ابن حسن نفیس

وکلمه خود بیان و اخبار واقع شد یا شد امکان داده و جدیده عبد الله و ابطال

در انحمه ازرو عرض ان اطراف خوف ترتیب نا که کلمه بارز و ارزانه مردم

حال و این حرف از انکه بالامام کرد از است که وجای بی بیشتر بینز از احمل

شیخ ابن فرزند صلح بیست و ابن ابی است عده است ابن باب آن انحمه از ... او تعداد و اعتبار

مشغول گفت باشند گفتند و حل فرع نا است اندازم تا است و دست آن

خصال و مروض عدالت پیش گمان خود از ابن علی عثمان ابن ...

جای عدو و از ان بخشیده ببلا پسر کسی آن ... نور است و دات

امر تعلیف از ابن بخشید با ابن سیاه مقصود دیر او از تکلیف

شیخ یوسف و اختیار شهر ری صحبت دمشنه گذشته از ازمال ملاقات

لقاعد نمو

لقاعد نمود و جاریه بسیار الصاحب شد و از تعلق و تعشق او استفاد

وخلد حضرت نبت کلیت ابا الحسن اولاد امجاد و انخبه و انشیاء علیهم السلام

ودیگر الاشباب بسی که از اولاد امام الرضا علیه و الرضا علیهم السلام

الحسن بن علی ابن موسی الرضا علیه و اینکه بی شریف تمیز ابدو بعد از و

نام محمد علی ابن ابوجعفر محمد بن علی بن موسی کاظم علی

عبد المومنین ابن جعفر شد و این جماعه با محمد ابن موسی کاظم جلال

لو دوازده کرد و در تاریخ و زیبای و وفات با ابنت و درین موضع انتقال یافت

خواهر ابن است و ام محمد بکر مذکور وفات فاطمه و در اثنای امام

الرضا صلوات الله علیه آمد و چون از بعد از و خواهر بی بی فاطمه مدفون

ست مبعوث است با العمل بود و بکشند و رسیده از بهلوی صحن او

و دیگر بیست ان بابلال که و علیهما و اخبار علیه السلام در زندان

موسی کاظم صلوات الله علیه بی بی فاطمه و با در زیر مدفون

و در محمد و امام آن انیکی بزرگ تر است بعد و در بهلوی آن قبه

که زندو و امامزاده محمد ان است ستی ابن موسی و در آن روان آن قبه

مدفون است سید ابن موسی بن علی ستی فاطمه

و دیگر ام محمد که دختر موسی بن محمد است و دیگر ام اسحق که جاریه

محمد بن موسی بن علی الرضاست شیخی پارسایی را گفت

[illegible]

جامع این کتاب گوید [illegible]

[illegible]

که مقصود از این تحصیل رضا و عفو ما مضی است و در جواب او

نوشتم که خدای تعالی از اجزای خرد ما را در زمره نویسندگان

[illegible]

تا مرا این بشر آورده در کفهٔ ترازو گذاشته [illegible]

نعمت [illegible] نقصان [illegible]

[illegible]

۲۵

گرفت نمیتوان کرد ع وه چه خوش گفت آنکه [illegible]

[illegible]

عالم [illegible]

[illegible] خصلت [illegible]

[illegible] جامع کتاب در سوانح عمر جهان گرد علیه الرحمه

[illegible]

مرادات این جهان [illegible] افسرده و پژمرده [illegible]

وبقیت ودر
انجام او خود را میزان
بس اگر تو از جمله صاحبان عقل و کیاست
و صد او ندان دریک و فراست ارزو نباید قصه هر روز
بر و مثابه ان خشک قناعت کن و در سالی به وجامه کرباس بسازی [illegible]
تا انکه از جمله اهل [illegible] است و دار جماعت الوالالباب باشی و قبیله عاصیان
است قطع خاطر [illegible] و در ره محنت و زنان عرضی [illegible] از زمره اهل خسران
بدان که تو [illegible] معذور [illegible] و در طلب ان [illegible] باز رهانی
مخمور [illegible] صحیح کتاب در [illegible] کاهر [illegible]
تو [illegible] بهار [illegible] علائق دنیه و خاطر [illegible] ارباب
عالم [illegible] از بعضی [illegible] مطب میکرد و مانند
و بنجویه [illegible] و ردن [illegible] ان معطر و [illegible] حلول [illegible]
روح روان [illegible] آب حیوان [illegible] ازم ده [illegible] افکس
[illegible] و تحقیقات [illegible] فتحات [illegible] وحشت
کند آب کنج فتنهای جسمانی [illegible] مولان
از عالم سر جاهای هلاکت [illegible] هوشیار
راه در یافته [illegible]
و ساعتی

از خواب غفلت
به [illegible] نوامطن و نهان
[illegible] وبلبل [illegible] ازان [illegible] تکلف
میکرد و در [illegible] ذوق تمام و اشتیاق [illegible] الکلام
سلوک [illegible] و [illegible] سرا و دست میدهد و قلوب ان
بعد [illegible] مسالک [illegible] ان [illegible] استغفار [illegible] اوام [illegible] سلم
بنشسته و ان [illegible] بیدار [illegible] ان بهره تمام [illegible]
نور دیده [illegible] و ان [illegible] آن [illegible] ان منغمر
[illegible] عالم [illegible] ان [illegible] منتفع مبرا
و ان [illegible] ازین [illegible] ان مغاک
[illegible] ان [illegible] آن تعلقات اسوده
جز بر [illegible] جون [illegible] عالم [illegible] از
و مطلق العنان [illegible] کشتن [illegible]
از خود [illegible] ان [illegible] و بعد از [illegible]
میکند و [illegible] خاطر [illegible] رفتن ان
و کذشتن [illegible] اول مراجعت
نقطه [illegible] بجای [illegible] مبتنی
و با زکشت [illegible]
و

وبتخصیص

وبالعود و بیکس [illegible] فی قیمت شد و بالله [illegible]

تکون [illegible] ارجات [illegible] میشود و باعث

[illegible] کیفیت [illegible] فی [illegible]

بسیار [illegible] برونت [illegible] آن [illegible] ارزانی [illegible]

[illegible] شنیده [illegible]

برسالت قطع [illegible]

جامع این کتاب در سوانح [illegible] گوید [illegible]

معانی و معهود [illegible] مراد است [illegible]

مناسبت بود [illegible] میدان [illegible]

[illegible] فاضل [illegible] معارف [illegible] اسرار

[illegible]

[illegible] بسی و تتبع

[illegible] میدان جام بالامال [illegible]

از جفی [illegible] جام [illegible]

[illegible] جام [illegible]

از [illegible]

لعل جامبان [illegible] جام [illegible]

چون از [illegible] حصص [illegible]

[illegible] خواهم [illegible]

[illegible] جام [illegible]

موافق [illegible]

[illegible] میدان [illegible] جام [illegible] کاینات [illegible]

[illegible] لبل [illegible]

در [illegible]

برزبان خوش بیان و عبارت فصاحت نشان بند

[illegible]

عاشق [illegible]

[illegible] شیخ ابوسعید ابوالخیر [illegible]

[illegible] سوانح [illegible]

[illegible]

و مسالت توفیق در امور خیر نماید و اگر در پنجاب یا رجانی و

مهربانی بهم رسید باک نباید داشت و آسوده خاطر باید بود و

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] خواجه عبدالله انصاری [illegible]

عاریتی و عبارات عاریتی بیت صدف وار باید زبان در کشید

که وقتی که حاجت بود در چکانی مثنوی مولوی فرماید

[illegible]

وز گلاب نمکنم افسر کرد و آن پوست کهنه نخستم بازش کرد ۵

ازخواب

ازخواب چشم بخنم بازش خواب بر چشم اعتبار کنم خاک بر
فرق اعتبار کنم خنده بر وضع روزگار کنم جامع این کتاب
در سوانح سفر حجاز گوید تحقیق طریق گوشه نشینی و عزلت راست این
راه او بهترین جاده‌هاست زیرا که در حدیث نبوی است و کلام
مصطفوی واقع شده که بگریز از خلق چنانچه از شیر درنده بگریز
پس خوشا حال آنکسی که مردم ازو فراری گزینند و با او نگروند
و بهیچ وجه با او اعتقاد بهم نرسانند و فضیلت و حالت
ایشان و کمالات او بر احدی معلوم نشود زیرا که درین حالت
[illegible]
بعضی [illegible]
و سالم [illegible]
بایدکه [illegible]
و از [illegible]
فقر و درویشی کشیدن از مقوله سعادات وافر البرکات

و سبب الم گشتن از مخاطر و محافات بس بر تو باد

[illegible]

واقف فرزند هم ز نهفت هم ز خست هم ز رنگ صد مرض

۸

ببستند در نو بد رنگ پس طبیبان الی و جهان

[illegible]

بستندیده مردم آن مملکت عاری گشت بیت من ملک

بودم و فراسیس برین جایم ببوش آدم آور و درین دیر خراب آبادم

[illegible]

وارد بلبلوغ هیچ احدی از بنی آدم اظهار نمیتوان کرد و کس ...

[illegible]

۱۰۱

سر آن مطلع نمیتواند شد و از نجهت است که حکما گفته اند که

[illegible]

بعض الاکابر

ترا این بند لبس و رهبر دو عالم که بزنا یه زجانب خداد دم

۲۱

زحق باید که پندان یاد داری — که کم گردی گران زبارش گذاری

مثنوی

[illegible]

مولوی

[illegible]

در وجد آمد [illegible]

غنی [illegible]

کل [illegible]

[illegible]

ساخته

است که مرتبه علم و پایه ارباب دانش بغایت بلند و بوقار

بلند

شده

شده و رسوم علم از صفحه روزگار و آثار آن محو گردیده طالبان

[illegible]

۲۵ بیت

[illegible]

[illegible]

دل عاشق [illegible]

[illegible]

جامع اوراق و سوانح جابر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

الملک الاکبر بدانکه حسین کوید جامع این کتاب محمد مشهور

بهائی الدین عاملی عفی الله عنه که استدلال کرده اند فقهای امامیه و علما

[illegible]

و مستحق عقاب و سرزنش خواهد بود بلکه سزای عذاب الیم و عقاب

عظیم است

عظیم است و بعد از این اشاعره دلیل چند بر واجب

[illegible]

شما گفته اید و سرزنشی که شما ذکر نموده اید در وقتی که بنده

بوظایف شکر گذاری ولطایف حمد سپاری قیام نماید

[illegible]

منتشر و مشتهر گردانند هنگام آن فقره نزد عقلا و اهل خرد

در سلک

در سلک اهل سخریه و استهزا منتظم خواهد بود لاجرم که

[illegible]

همین چنین می نماید که حمد و ثنا و شکر و سپاس در مقابل آن

در سلک تجزیه و استهزا مندرج است مناسب گشت

[illegible]

قدر این نعمت نداند فراموشش بکند و قیمت گوهر بهای گرانمایه نداند

وازان

وازان تقسیم فراموش سازد که هیچ یک ازان نعما در هیچ

۲۵ [illegible]

چشم شوخ تر شد پیدا از جانی بر کلوخ تا کاین کلوخ از خشت

زان بکلّ خطّاط شد سنگ از صنع الهی سخت شد جامع ٥

این سخن ... لطف ...

[illegible]

[illegible] ٢

[illegible]

چون توئی نخواهیم نشست از غزالی نظم فارسی اتفاق افتاده

ان دبیر

رباعی از انجمن است ای غیرت القا درجه لقای که نه درجا نه و کرام

[illegible]

٢١ [illegible]

[illegible]

نشاند در اگر بر تو ببند و همه درها و گذرها ره پنهان بگشاید که کس آن

ران نداند که نقصان گنجینه چو بیش ببرد نه هلاک گشته خود را

[illegible]

بیت

[illegible]

شعر

[illegible]

[illegible] العمر [illegible]

[illegible] اللیل [illegible]

[illegible]

از خواب غفلت بیدار کرد و دید که آفتاب عمر بصوب زوال

انتقال

انتقال نموده و ایام عمر بر اسراف گذشته است و گذشته

[illegible]

نظم

[illegible]

ای یار غارت [illegible]

[illegible] **عبد الله بن عباس** [illegible]

رجعت توقع مدار [illegible]

و نعل سوال [illegible] سوال [illegible] حاصل [illegible]

وزان حال [illegible]

و هیچ یکی تمام [illegible] **حکیم** [illegible]

[illegible] منقول است [illegible]

و همیشه واقف خود باش چراکه ایشان هرگاه به اعراض

دگنه خود دوست می باشند مانند همه از برای آتش و آب از حب

[illegible]

واشتعال

روزبهان

روزبهان صوفی ای ترا با هر دلی رازی دگر هر گدا را بر درت نازی دگر

[illegible]

خواهد بود شیخ جنید بغدادی روزی که به نزدیک از بزرگان

طالعیت رفتم و دیدمش که قلم در دست گرفته و چیزی مینویسد

باو گفتم ... سخن را تا ... گفت ... [illegible]

[illegible]

جامع صغیر

[illegible]

... الدار الآخرة ... [illegible]

... بالیقین ... [illegible]

[illegible]

من تذکر و جاءکم النذیر یعنی ایا شمارا العمر ندادیم

و عمر بخشیدیم که اگر کسی را دریافت و آگاهی میبود آگاه و متنبه

میشود و تحقیق ... [illegible]

که بعثت ... رسالت ... منقول است ... [illegible]

واو ابلاغ ... خواهد ... [illegible]

و نیز ... واقع ... حلال و حرام ... [illegible]

سخنان ... حکمت ... مسایل ... خواهد ... [illegible]

خواهد که ... علم ... [illegible]

عمل کند تا از و ... جهالت ... [illegible]

تا و ... [illegible]

مباح ... خواهد مرد و ... جواب ... [illegible]

کسی ... خواهد ماند از **حکیمی** ... [illegible]

و تنها خواهد ... [illegible]

رجال ... روح ... [illegible] **علم الهدی** ... **ابو سعید** ... [illegible]

منقول است که ارباب تاریخ و سیر در مصنفات خود

چنین ذکر کرده اند که سبب بیرون رفتن بحتری شاعر

از دار السلام بغداد [illegible]

[illegible]

صنعو و احد [illegible] فی [illegible] [illegible]

[illegible]

اوکاه [illegible]

نگشتند به شهر خود ابو الغوث گفت که بابا از این شهر

اول [illegible]

بیرون برویم و هرگاه این نایره فرو نشیند و آتش ف[illegible] بلطفی

[illegible]

خواب [illegible]

و [illegible]

این [illegible]

اند و [illegible]

[illegible]

بعد چون [illegible]

صنعت [illegible]

و [illegible]

الحسن [illegible]

ابو [illegible]

داشت [illegible]

[illegible] عبد السلام [illegible]

جماعه دین محمدی یک بیانی اند که در اخلاق و افعال

... اقتدا بحضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم ... [illegible] ... از زبان

واله وسلم رسیدن ... کاغذ ... [illegible] ... علام

... [illegible] ...

... [illegible] ...

صدق ... [illegible] ... حقیقت ... [illegible] ... سلطان

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

وستم این کار را اختیار نموده ام قبول نکنم که این محض

مکرامت و بغواز جلاع ودو ... [illegible] ... باز جز نیست

در ... [illegible] ... جنایت

۳۵ ... [illegible] ... القطاع

و ... [illegible] ... عروج ... [illegible] ...

... [illegible] ... صلوات ... [illegible] ...

۳۵ ... [illegible] ... فسق ... [illegible] ... عشق ... [illegible] ...

... [illegible] ... درجواب

ایمان ... [illegible] ... علاج ... [illegible] ...

... [illegible] ...

ناصح ... [illegible] ...

تازه ای ... [illegible] ...

عشق ... [illegible] ... صدا ... [illegible] ...

... [illegible] ... ای دل تو

در بن ورطه مزن لاف صبوری ای عقل تو هم از سران

واقعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام

[illegible]

[illegible]

حضرت صادق علیه السلام

فرموده‌اند

فرموده‌اند که آن عالمی که نظر بر روی او عبادت است عالمیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرتبه اولین از مقامات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

او و نفس خودش واقع نمود و بغیر از خدا احتیاج کسی بران

اطلاع نباید و خواه در میان او و بنی نوع انسان سر زند

و دو[م] مرتبه [illegible] است [illegible] از [illegible]

است و آن عبارت است از [illegible] و مرتبه [illegible]

رغبت [illegible] از آن [illegible]

[illegible] است و [illegible] عبارت است از [illegible]

عبارت است و آن [illegible]

هفتم مرتبه فقر است و آن عبارت است از [illegible] و مرتبه [illegible]

و [illegible] است و آن عبارت است از [illegible] و رضا [illegible]

مرتبه [illegible] صدق [illegible] است و آن [illegible]

و [illegible] و مرتبه [illegible]

فرا گرفتن و آن خبر را عین لذت و آسایش خود دانستن

و بآن

و بآن خرسند و خشنود بودن و مرتبه دوازدهم اخلاص

است و آن عبارت است از [illegible]

عبارت است از [illegible] حق [illegible] و مرتبه [illegible]

خلق است [illegible] و آن عبارت است از [illegible]

ساختن و آن عبارت است از [illegible] محض [illegible]

توکلست و آن [illegible]

کردن و اعتقاد [illegible] و صوفیان [illegible]

خالی از حکمت [illegible] در بعض از کلام [illegible] منقولست [illegible]

آمده [illegible]

بان [illegible]

خانقاه [illegible]

و احتطام و [illegible]

خواهی بسیار نمود و گفت اگر چه این قلیل لیاقت آن

نداشت که بحضور شما توان آورد اما درین قضیه معذورم

[illegible]

تا آنکه حجت من باشد هم آن جزو را بلا توقف واصل

رسید هم شیخ فرمود که من ضامن این معنی باشم و موافق

[illegible]

می‌بیند اخشیده و آن آب را بمجرد فوراً اخذ [illegible]

میکرد و ناگاه صندوق کتاب شیخ را دزدان بردند و آن

[illegible]

و مؤلف این حکایات

[illegible]

واقعهٔ مذکوره و آن رو یا رند و بر باد رفت و مرا از آن معنی که شاهد

[illegible]

نیز با ایشان شریک و سهیم خواهد بود و صندوقه

[illegible]

من تشبه بقوم فهو منهم موید این معنی است از کلام موعظت انجام

حضرت رسالت پناه ... [illegible]

صبا و ... [illegible]

رسول الله ... [illegible]

اللسان منقول است ... [illegible]

و ذکر کرده ... [illegible]

حق ... [illegible]

نباشد ... [illegible]

اکابر ... [illegible]

واجب ... [illegible]

بلوازم

بمقام شکیبائی ندارد و جزع و فزع نماید و صبر از معصیت

کردن ... [illegible]

طریق ... [illegible]

باز دارد ... [illegible]

لوازم ... [illegible]

بر ... [illegible]

خورانید ... [illegible]

از جمله ... [illegible]

نهان ... [illegible]

این ... [illegible]

کرد ... [illegible]

امیر ان حضرت ... [illegible]

و ... [illegible]

است و آخرت منزل قرار گرفتن و بهمان پس ای

مومنان توشه بگیرید ازین سرای که راه گذرست از برای آن

[illegible]

که حقها و بعزت الله تعالی که آنچه شما میگویم همه صدق است

بدرستی که شما از آخرت بهره نخواهید یافت مگر بمقدار

[illegible]

که همه زان از شراست و بدی جمیع جوارح او صادر میگردد

وازو بدتر آنست که بودن با او کر زینت در خبر آمده است

که سلیمان بن داود و علی نبینا و علیهما السلام [illegible]

علیهم السلام [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

و دوستان وا بستاید اما دوست نیست و در عوض مکافات

و خاین است چرا که در محبت دیگری بر او رنگ ساخته

[illegible] حضرت عیسی ابن مریم علیهما السلام [illegible]

[illegible] قاضی الحاجات [illegible]

گفت که مجرای جرات و عصیان و طریق جسارت ارتکاب

کناه بکیست و هر کس ذره و حبه بدزدد و بلامناقشه بدره بزد

خواهد دزدید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خانه در آید از کلام حکمای سابق منقول است که بدترین علما

دران

و زشت ترین دانشمندان آنست که ملازمت پادشاهان

[illegible] علما کنند و بسعادت [illegible]

و خدمت [illegible]

[illegible] عادل [illegible]

[illegible] انوشیروان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منقول است [illegible]

[illegible] منقول است

طبع ما [illegible] علیه و آله و سلم [illegible]

صلوات الله علیه [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از بعضی صوفیه

پرسیدند که امروز چگونه حال داری و صباحت چه حالست

گفت امروز حال من اینست که بر روز گذشته افسوس

میخورم و حسرت [illegible] و امروز [illegible]

[illegible] انجام کارم [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

از کلام ارسطاطالیس منقولست

[illegible]

[illegible] نفس [illegible]

از امثال عرب

[illegible]

نانیست که در وی [illegible] آید او نیز گفت که

لعنت خدای بر این باشد خوب گفتی و لعنت خدای بر

[illegible]

فائده [illegible]

[illegible]

وطن اصلی [illegible]

[illegible] الوطن من الایمان [illegible]

[illegible]

وطن اصلی [illegible] النفس المطمئنة ارجعی الی ربک [illegible]

[illegible] افضل الصلوات [illegible]

راس کل خطیئة یعنی [illegible] و محبت دنیا سر جمیع خطاهاست

واصل هرگاه گناه است پس بر تو باد که از عاقبت کار خجل اندیشی

[illegible]

طریقت منقول است [illegible]

[illegible]

توان شد باید بغایت ازین متأثر گردید بعضی از ارباب

کشف

کشف و وجدان و اصحاب شهود و عرفان فرموده‌اند که

[illegible]

خود را اگر و کنم و حق ایشان زاید هم ایشان گفته‌اند که والله که

دروغ میگوید مالک یک دینار نیست و یک حبه زمین
ندارد اگر کسی بگوید [illegible] فلان [illegible] طلب
و بعد از آن [illegible] چه میخواهید [illegible] اکنون [illegible] جنس [illegible]
را و رفقای [illegible] السلام [illegible] مفلس [illegible] الله او را [illegible]
کرای عدالت [illegible] شنیدی [illegible] گفت المفلس [illegible] **و نظیر این حکایت است**
بمفلس و لا [illegible] گفت [illegible] بودم [illegible] داشتم
مینمایند حاکم روی [illegible] ساخته [illegible]
ایشان [illegible] جلادی [illegible]
و ام [illegible]
[illegible]
نقد [illegible] ای احمق
تا حال ما در چکار بودیم و تماشای این قضیه چه بود [illegible] تو احمق و خر

شده عجب ابلهی بوده **بعضی از حکما منقول است** که حال اکثر
مردم دنیا به خوبی و بدی [illegible] رابطه [illegible] نیست
و مثل [illegible] خلق [illegible] و جاهل [illegible]
اختلاط [illegible] مساوی [illegible] خود و خلقان [illegible]
و کار [illegible] نیک [illegible] خود و عهد [illegible]
بخدای [illegible] گفتند [illegible] خود ندارد و [illegible] احوال
باشند **علت** [illegible] **از حضرت امیرالمؤمنین علی ع**
کرده [illegible] حاجت [illegible] کردن [illegible] حضرت [illegible]
کروه [illegible] **بعضی** [illegible] سلام [illegible] عبادت [illegible]
نخواهد عفو [illegible] خدا [illegible] علیه السلام [illegible]
کویند که [illegible] گناه کاران را [illegible] حضرت [illegible] صادر [illegible] باید
[illegible] خدا [illegible] و نیز از [illegible] و فضائح [illegible]
بلکه [illegible] و تعظیم [illegible] گناه کاران [illegible]
سلام و [illegible] رحمانی [illegible] از روی [illegible]
و نیز از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقول است

که بدر هستی و راستی که بهره سبب نور و رسیدن آدمی

[illegible]

[illegible] حضرت علیه التحیة والثناء [illegible]

[illegible]

کرد و بعنوان [illegible] خود را [illegible] و باز آنحضرت

علیه السلام فرموده اند که هر کس چیزی را که بآن احتیاج نداشته

باشد بخرد [illegible] وزیر از زنان [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

والیس حکیم فرموده است [illegible] مبلغ بدایت

و محبت منبع نزهت و بدی منبع غمها و شکنها است و از غمی

حکیم را پرسیدند [illegible]

[illegible]

اندوه و غم

اندوه و غم و آزار و الم و دنیا انیست که گویی که چرا این قسمت

[illegible]

حضرت امام حسن با حق و عالم الامام موسی کاظم علیه

[illegible]

بعضی از حکما گفته اند

[illegible]

بایزید بسطامی

[illegible]

بان لهم الجنة را میخوانند یعنی که بدرستی که خدا انبیا خریده است
از مومنان انفسهم و اموالهم ای ایشان را بعوض بهشت جاودان را
با ایشان مسلّم داشته‌اند و چون شیخ مذکور این آیه را
بخاطر آورد و او را از رقت بسیار روی داده بگریست و گفت
هرگاه بنده مومن نفس خود را بخدای تعالی فروخته باشد چون
نفس تواند در گردد چگونه او را جایز باشد که دعای ملکیت
نماید **از اکابر دهر** یکی میگفت که معامله دنیا بسیار مشکل است
دانا باید را اگر من ... بمانم و بار دیگر فرصت حیات با هم او ...

[illegible]

از اکابر دهر یکی میگفت که هر کس از مرگ ترسیده باشد ...

در الطاف و اعطاف الهی و مراحم و مغفرتهای نامتناهی

[illegible]

نقل است که فایده و ثمره علم آنست که با عمل نماید و اگر کسی

آنچه داند نتواند کار فرمود و با آنچه خوانده و آموخته عمل نتواند نمود

[illegible]

بعضی از ارباب تفسیر [illegible]

[illegible]

حکما [illegible] بعضی از حکما گفته اند [illegible]

باید که بنگرند که در دست چه کسان و کیان افتاده اگر نیک

تأمل کنند

تأمل کنند و اگر گاهی قدر او مطلع خواهید گشت بعضی از اکابران

[illegible]

ابراهیم ادهم [illegible]

[illegible]

در حدیث آمده [illegible]

گوش هیچ شنونده مثل آن نشنیده و بنظر آدم [illegible]

جامع این کلمات گوید که بیت بر زبان من جاری شده که مضمونش

[illegible]

بیت

[illegible]

نظم

[illegible]

بیت

[illegible]

ور دست بلند مکس و کور را که نه کس را مبارکباد و نه کس اورا

گوید

یکی از ملوک بنی اسرائیل بنای و عمارت بلند ساخت

و بانواع و اقسام نقوش [illegible]

[illegible]

اما دو عیب خالی نیست و دو قصور ناپسند در این قصر است

اول آنکه صاحبش خواهد مرد دوم آنکه البته خراب و و

[illegible]

نه آنها چه گنجایش دارد اما چون شما مراتب شناسید و

حال سابق مرا امید انبساط و املا از این جهت عزت و

[illegible]

از بعض ناد

[illegible]

سانحه

[illegible]

قصد تو مهر منزل از ل و تمدار دو خاطرش مشوش و بیقرار

گشته و قلبیت را اضطراب و دولت در تب و تاب افکنده

[illegible]

وز هول آن رمیده و در کنج زاویه خمول و ذبول خزیده گشته

تحقیق

بتحقیق که موی سر و ریش تو سفید گردیده و دست افسرده

شده و [illegible]

و تو با وجود [illegible]

یک قطره [illegible]

و از قبیل [illegible]

خور او [illegible]

از این [illegible] نظم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

گرفتار [illegible]

[illegible]

روا است [illegible]

رضا و مطابق [illegible]

بر هر [illegible] واجب [illegible]

آورند و [illegible]

چیزهایی که بر شما مباح و حلال است ساخته [illegible] و دغدغه

وتشویش بخاطر خود راه نداده بید بانند قوم بنی اسرائیل

کاری بایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] جامع این اوراق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

ومؤلف این صفحات [illegible]

[illegible]

ارساعات بمنصهٔ صدور و مصطبهٔ ظهور رسد و این معنی

تا بجدی

تا بجدی مذموم است که ارباب قلوب وصاحبدلان

محجوب [illegible]

غافل [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

عطا [illegible]

است و در ان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واحتراز [illegible]

واد [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible] جمیع احوال [illegible]

ضمیر خود نفس ساخته از مدلول آن انحراف نموده از حضرت امیر المؤمنین

علما فرموده اند که چون جمعی را ببینند که گروهی که مدت مدید اوقات

[illegible]

مقرر و چاره نه ترا البته این عمل باید کرد گفتمش چون ناچار

بایدم

بایدم بیان کرد تحقیق بدانکه به پایان تعریف و منتهای

[illegible]

درجه و بلند پایه قدر و منزلت در میانه ما ما شد یکی از ما

میبود و با ما بسر میکرد و چون از و سوال میکردیم بهمواری
و ملایمت جواب میداد و اگر او را میخواندیم بدون توقف
می آمد و با وجود آنکه باین روش اختلاط میفرمود و برین نهج
زندگانی و مجالست میفرمود و همیشه در مقام دلنوازی و مهربانی

[illegible]

مغرب بسر رفته بودند آنحضرت را دیدم که محاسن [illegible]

خود را در دست گرفته مانند دردمندان در خاک و خاشاک
میغلطید و همچون ارباب تعزیه [illegible]

[illegible]

و دخل الغور زار زار میگریست و گفت خدای تعالی بیامرزد

ابو الحسن را و غمگین تو باشد مرتبه ایست جواب داد که والله حال

[illegible]

امام رابع امام زین العابدین علیه السلام

[illegible]

در شکر جواب و اما که خطاب او باشد و باید که جوابا که از خود

صادر گردد درست و صواب باشد با لیاقت آن داشته

باشد که توان عرض [illegible]

در قاموس [illegible]

[illegible] والله اعلم بحقایق الورود

[illegible] ابو الحسن علی علیه السلام

از جمله [illegible]

[illegible]

ورزیده در وقتی که جالینوس حکیم از دار غرور [illegible]

رحلت فرمود در جیب او رقعه یافتند و در آنجا این نوشته

[illegible]

در آمد و دید که در دست یکی از صحابه او انگشتری طلا است فورا

از انگشت

از انگشت آن صحابه بیرون آورد و بینداخت بعد از

[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

که بر هر ذی روحی و جانداری رحم کردن واجب است و قوتها

جائی دارد پس چرا بروی رحم نمیکنی و باندک خوردن و کم [illegible]

[illegible]

[illegible] ... دار او ... [illegible]

داده و عطا کرده است آنست که آنچه شنود و برابر آنچه

گفته

گفته است باشد چنانکه گفته اند بیت دو گوشش بدادند یکی

تیغ زبان [illegible]

[illegible]

پنجم الطایفه جعفر بن حسن [illegible]

[illegible] جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام [illegible]

[illegible]

سلاطین و مصاحبان [illegible]

در مقام دشمنی و عداوت خواهد بود و اورا آن صاحب

جاه خواهد واگذاشت و اگر بعد از تردد بسیار و عجز و انکسار

[illegible]

[illegible] جامع این [illegible]

[illegible]

اخبار در تألیف این آثار [illegible]

[illegible]

ازین مال حرام و آن زر ملعون جز [illegible] خود در او الله بر حقیقت

ان حال

این حال که [illegible] اند که این مقدمه حق است و از

حضرت [illegible]

[illegible] در وصایای حضرت سید البشر [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

و امساک بدانست که او [illegible] حشمت و ملامت و

دو طرف جوانمردی و ناکسی را در دست خود گرفته خواهد بود

بعضی حکما

بعضی از تلامذه [illegible] پرسیدند که با عاقلان نشستن چون [illegible] عقل کامل [illegible]

و آن چون [illegible] عقل [illegible] بیت [illegible]

[illegible] ابن حکمان [illegible]

[illegible]

و انتقاص فاقعد وقم بکیف شئت مع الاداني والاقاصي

فلطا

فلطالما بیات اکنی و اربا المقیم علی المعاصی ایام ناخذها و بعطر و ابا

[illegible]

نیمعبر [illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

از این آن متصل خرم نگاه دار لیکن آنکه با هم هستی ازین کاهی

شراب ناب میخوردیم با ساقی عیش و دم همبکر دیم با یکدیگر انواع
معاصی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible] مطلب [illegible]
[illegible]
[illegible] صفره [illegible]
وچشم فرو خوردن را شعار خود سازد و نایره غضب و غضب را

فرو نشاند

فرو نشاند و کاسه کاسه زهر ابابات بیاشامد تا آنکه عروس و جنت را
[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
سفیان ثوری [illegible]
[illegible]
[illegible] استغفر الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
موعظه انتساب را استماع نمود برخاست و بیرون رفت

و در راه با خود در گفت که این سحر عجیب چرا از حمید است حقا که

این [illegible] نیست [illegible] عبد الله مبارک [illegible]

[illegible] و دیدکه در میان [illegible] زن [illegible] ایستاده [illegible]

[illegible] نیست ایوجابر [illegible] نشسته [illegible]

در میان [illegible] ربیع بن خیثم [illegible]

از [illegible] و ابن یزید و منقول است [illegible]

[illegible]

باک خواهیم بود و مکر و بهر ازان با عدو لا حق نخواهد گشت

بعج

بعج صحیح حضرت مسیح علی نبینا و علیه السلام فرموده اند که اگر خلق

بواسطه ارتکاب معاصی [illegible] عذاب و عقاب

[illegible] از خلق [illegible] معصیت [illegible]

[illegible] نعمت [illegible] واجب [illegible]

[illegible] محفوظ [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

خدا تعالی در باره من ظاهر ساخته و عطایا و مواهب عظمت

که در شان من نامندول داشته سوال کن هارون الرشید بفضیل

بن عیاض [illegible]

[illegible]

بعض از حکایت

[illegible]

تاریخ ابن خلکان

[illegible]

کرد و گفت آنچه لازمه نصیحت و رسم موعظت است از برای من

پاره بگوی عمر و زبان بپند و نصیحت گشوده از هر جانب سخن

[illegible]

الله از افراط محبت بسیار بود تا که بفرزند خود داری نباشی

لباس نیکان و خوبش فرانتش پوشانیده و بنام بزرگی

[illegible]

آن نداردو [illegible]

[illegible]

در سلک نظم کشید و خلق بعد از وی برای کسب مرثیه بگفتند

وآن زا

وآن زاهد پاکیزه سیرت خوب سریرت را در راه مکه

معظمه [illegible] تاریخ [illegible] حضرت شیخ

[illegible]

٥ [illegible] علیهم السلام [illegible]

ابن خلکان [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible]

حسین بن منصور حلاج [illegible]

[illegible]

الاستقام بتقلبها الا لعلم بان الوصل یحییها لنفس المحب علی الالام

جایزه لعل سقمها بوگا بدارو بها نعم صحت نفس و تندرستی را

خود را

تا رنج بلا و محنتها [illegible] اورا [illegible]

داده و والد او [illegible] نظم [illegible]

که معشوق محبوب [illegible] عاشق [illegible]

گرده چیست نفس [illegible] و چون علاج [illegible]

مسکن [illegible]

و المرء [illegible] بیت [illegible]

که دلیل [illegible]

معشوق [illegible] اورا [illegible] ولقد [illegible]

او رو [illegible] نثر [illegible]

وا بنیعه دلیل هجران است و حرمان و دلیل هجران هرگز مخفی نمیبود

و نهان نمیتواند شد چرا که مرا با جز دیگر ممزوج ساخته

که [illegible] معلوم [illegible]

و با غیر [illegible]

منو [illegible]

خاص [illegible] نظم [illegible]

بشنو [illegible] و چون [illegible]

شعر [illegible]

که [illegible]

لیلی [illegible]

چو [illegible]

او رو [illegible]

شعر [illegible]

انت [illegible]

ملک معرفت و علیمن صفت من زیرا که نشنیده ام که مرا

مینخوانم پیش خود با تو مرا پیش خود مطلب و در حین مناجات

و از آن غایت [illegible] مینمود [illegible] از روان تن

عرض حاجات [illegible] عشق مولا [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] بر من [illegible] بلای اصل [illegible]

با او مناجات [illegible] اندر خود [illegible] از جان [illegible]

که مرا با نجات [illegible] افسوس [illegible] سعف [illegible] ابیات

نظم

مولا را [illegible] بکنون [illegible] اندر [illegible]

از ده [illegible] بسیار [illegible] مناجات [illegible]

بود [illegible] از [illegible]

ابیات [illegible] مردان [illegible]

[illegible] عشق و [illegible]

با این حال افکنده حسرت شهرها رخت چگونه سالک مولا برم پس

بروی مولی هزار افسوس و حسرت بجز و بر روزگار من که جانم یافته

زنجانی سخن [illegible] روان [illegible] اصل [illegible] حسرت

بیرون [illegible] زانداره [illegible] جوهر [illegible] بلازم [illegible] موت

آزار دیده [illegible] بسیار [illegible] زبان [illegible] حکمای [illegible]

و بعد از نام این مقاله **صاحب کتاب ملل و نحل** [illegible] یونان [illegible]

[illegible] جان [illegible] علم و [illegible] حکمای [illegible]

دیگر [illegible] و [illegible] عالم [illegible]

اساطین حکمت [illegible] ابن [illegible] حکمای [illegible]

و علامه [illegible] و [illegible] داود و [illegible]

و بعد از آنکه [illegible] سعادت [illegible]

افلاطون را در میدان [illegible] ارسطاطالیس [illegible]

[illegible] منطق [illegible]

و از آن [illegible] علم [illegible] موضوع [illegible]

و از جز قوت بمکان قبول و ظهور آورده است و از آنکه عدم [illegible]

وظهور وجود رسانیده در شرق و غرب عالم علم استشهاد و

[illegible]

تعسف و مهلکه بسیار دو نیست چنانکه ایشان گمان

کرده اند و تصور نموده اند نمی توانند که این مراتب خلاف

[illegible]

اهل خاندان نبوت و اصحاب دودمان رسالتیم و بلاد و ازار [illegible]

داغ فراق همیشه بر ما موکل و بر سر ما گماشته گردیده است و همه وقت

[illegible]

باران آورده‌اند که این فقره آنست که پسر عزیز ترا گرگ خورده است

واکنون

واکنون از فرط گریه و زاری و کثرت سوز و بیقراری نور دیده

[illegible]

از تو صبر کردند و در تمام مآرب و مهمات ظفر و نصرت یافتند

تو نیز صبر کن و شکیبائی تا بمرتبه افروزی الشان برسی و کامیاب

از کلام مولای متقیان

[illegible] ٥

منقول است [illegible]

[illegible]

الله [illegible]

[illegible]

و برادران خود ابد که تمام عمر روزه داشته باشد و رنگ و بو سبز

از لوح

از لوح ضمیر او زدوده هیبت کرد و در بازار جامع این کتاب میگوید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و خواهش لعفت و امانت گرشته و بزیور این صفات

سینه آراسته باشد دهم آنکه خوش طبع و ظرافت پیشه

و منحرف [illegible] و چون [illegible] بکسی رسد

باشد مانند نبات است [illegible] جمیع [illegible] خوراکها [illegible] الله علیه [illegible]

[illegible] و چون [illegible] صلوات [illegible] عبارت [illegible] و [illegible]

[illegible] از حضرت امیر المؤمنین [illegible]

روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

[illegible] بگو [illegible] بعضی [illegible] اعلام [illegible]

گفت که [illegible] دعا [illegible] از [illegible] مفهوم [illegible]

[illegible] هر [illegible] بعد از آن [illegible] جمعی [illegible] کامل [illegible]

و بعد از آن [illegible] بعبارت [illegible] و دعا [illegible] مضمون [illegible]

نماید و چون [illegible] بلفظ [illegible] و [illegible] زبان [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] دل [illegible]

از کلام

و از آن [illegible]

معجزات

انجام امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله منقول است که

هر که علم خود را در خلوت بمطالعه و مراجعه نماید و خوب بخاطر [illegible]

[illegible] و غلط و فصیحت [illegible]

[illegible] آینه و [illegible] باعث [illegible] و [illegible]

خواهد [illegible] آینه [illegible]

و [illegible] خواهد [illegible] حساب [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] طلب [illegible]

او را [illegible] و [illegible] محروم [illegible]

[illegible] مسکین [illegible]

[illegible] نصیحت [illegible]

[illegible] احسان [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

احسان و مروت [illegible] در مجالس و محافل [illegible]

یاران و آشنایان نسبت بتو بدی اظهار نمایند و در مقام اذیت

در آیند باید که خوبها و نیکوئی تو نسبت بایشان زیادتی کند

[illegible]

خوبها بطریق پیشکش و عنوان هدیه از راه دور آوردند و چون

منظر او پسندیده لایق طبعش افتاد و زبان بتحسین و آفرین

[illegible]

بعد از آن [illegible] جواب [illegible]

[illegible] عبد الله [illegible] بیت الله الحرام [illegible]

[illegible]

ذو الجلال مناجات کرده میگفت ای پروردگار تو تویی و من منم

[illegible]

غلام بچه را

غلام بچه را بزانو روی بمن کرد و گفت ای عمر یاد کن و نگاه دار

[illegible]

فلم ارالا واحف کف جابر علا ذقن او قفا عاس نادم [illegible]

که در جمیع آن کاخها و منزلها گردیدم و نظر بر در و دیوار آنها

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible] و [illegible] مضمون

[illegible] بود [illegible] در و دیوار و در

[illegible] آنچه [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] گلها [illegible]

[illegible] نظم [illegible] صحیح بخاری نقل

[illegible] حدیث [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] علیه [illegible]

[illegible] شده [illegible] فصل [illegible]

[illegible] مسعود [illegible] رسول

خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرموده است که فاطمه

پاره ایست از من پس هر کس او را آزرده ساخته است و بغضب

آورد بتحقیق که آزرده [illegible] عبد الغضب [illegible]

کرده از [illegible] و در باب وجوه [illegible]

[illegible] است [illegible] سعد [illegible] فاطمه [illegible] رسول الله

زیرا که بطریق منقول [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله

بن عبد الله [illegible] عایشه ام المؤمنین [illegible] حضرت [illegible]

از عروه بن زبیر [illegible] بعد از وفات [illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] میراث [illegible]

از ابوبکر التماس [illegible] غضب [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

ابوبکر با او گفت [illegible] فاطمه [illegible] ابوبکر [illegible]

از ما میراث [illegible] صدقه [illegible]

و از آن [illegible] بعد از او [illegible] حیات [illegible] انتقال [illegible]

و باز همین راوی مذکور از عایشه ام المؤمنین نقل نموده که حضرت

فاطمه علیها السلام نصیب و حصه خود را از انجه رسول صلی الله
علیه و آله [illegible]
[illegible] طلب [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] عباس [illegible]
[illegible]
از حقوق او [illegible] رسول [illegible] عبدالله بن [illegible] عباس
که گفت روز پنجشنبه بود که بیماری حضرت رسول بغایت

گریان

سخت شد و در وان آن سرور زیاده گردید و حال او متغیر
و دیگرگون [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از این [illegible] عبدالله [illegible]
بن عبدالله بن عتبه و او از عبدالله بن عباس که گفت

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف بنبوت شد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و جدال و قیل و قال که از آن ایشان بظهور رسید باب

سیوم

سیوم در تفسیر آیه کریمه فمن تمتع بالعمره الی الحج یعنی هر کسی که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
احکام [illegible] عمروان و او از ابو بکر [illegible] تمتع حج [illegible] رسول الله صلی الله علیه
از یحیی بن عمران بن حصین [illegible] گفت [illegible] با اتفاق [illegible]
[illegible]
نزول [illegible]
و آله [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
انتقال [illegible]
ابو عبد الله [illegible]
و در تفسیر [illegible] روایت [illegible]
از سالم بن [illegible] جعده و او از ابی سفیان و او از جابر بن

عبدالله که گفت روز جمعه در اثنای نماز با حضرت رسول الله

صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

معمر و وی از زهری و او از عبدالله و وی از ابن عباس که

گفت چون حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و آله و سلم

را حالت وفات نزدیک رسید [illegible]

اختصار [illegible] عمر بن الخطاب [illegible]

[illegible]

بعض [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] عبیدالله بن عبدالله [illegible]

که رسول صلی الله علیه و سلم برای مردمان کتاب را بنویسد

والیشان را از بلا خلاص کند **باب هفتم** در بیان

احادیث که در [illegible] حوض وارد شده [illegible] از [illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] کرده [illegible] از ابو [illegible] از [illegible] عبد الله [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

روایت کرده [illegible]

[illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible] رسول [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

که گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که من پیش رو شما خواهم بود

و بر سر حوض کوثر خواهم ایستاد و هر که از پیش بگذرد از آن

آب خواهد خورد [illegible] و تحقیق [illegible] و هر [illegible]

[illegible] از آن آب [illegible] نشود [illegible] جابر [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] بن [illegible] نعمان بن [illegible]

نیز [illegible] این حدیث را [illegible] سعید [illegible] نقل کرده [illegible]

[illegible] این حدیث [illegible] خواهم [illegible] گفت

و [illegible] عباس [illegible]

[illegible] سعید [illegible] جابر [illegible]

[illegible] تغییر و تبدیل [illegible]

[illegible] سعید [illegible]

و [illegible] روایت نموده احمد بن [illegible] سعد بن [illegible] و السلام [illegible]

[illegible] رسول [illegible] علیه [illegible] الصلوة [illegible]

ایشان از حوض راه نخواهند داد پس من خواهم گفت که ای پروردگار

من اینها اصحاب و امت مستند از جانب رب العزة جل

[illegible]

دختر ابی بکر که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است

بدرستی که در آن وقت که من بر سر حوض باشم و انتظار

[illegible]

گرداند خدا ایشان را بیرون از اصابع و جراحت بلیسانند و هر که

هست و در میانهٔ اهل آسمان صیت و آوازه دارد چون

اورا [illegible] تصاعد و ارتفاع [illegible] زمین [illegible] و دیگر [illegible]

خود را [illegible] از زمین [illegible] و علامها [illegible] حضرت

[illegible] بسیار [illegible] و آوازه [illegible] بنامی

و در میان اهل آسمان [illegible] و آوازه او [illegible] علم بلند شد

و در میان اهل آسمان صیت و در میان اهل زمین [illegible] فعال علوی [illegible]

در میان اهل [illegible] و آوازه [illegible] و در میان [illegible] قوای و فعال [illegible] اخلاق

در زمین [illegible] صیت و آوازه [illegible] کیفیت [illegible] امتزاج [illegible] و آوازه [illegible]

[illegible] و جاه و [illegible] دلیل [illegible] بمعنی

او [illegible] معلوم [illegible] و [illegible] از دل [illegible]

[illegible] اختلاط [illegible] طلسم [illegible] لفظ [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

[illegible]

مراد و مطلوبست و مطلوب مسلط است و معنی مسلط

کاشته است یعنی مفهوم او اینست که این اسم را افعال عربیه

و اما عجیبه مسلط و الجلیه [illegible] اسما [illegible] اسم

[illegible] و بقای [illegible] عظیم [illegible] جلیل القدر

و کمال [illegible] و جاه و بقا [illegible] این [illegible] جلیل [illegible] منسوب

این علم [illegible] الحق این [illegible]

[illegible] تضعیف [illegible] بسط [illegible] تهدید و توعید [illegible]

[illegible] الموت [illegible] متصل [illegible]

[illegible] الدین [illegible] این [illegible]

[illegible] مضمون [illegible]

[illegible]

خواهم کرد و علاء الدین [illegible]

قل للذی [illegible] السیف [illegible]

[illegible] مضمون این بیت [illegible] قطعه [illegible]

تفصیل و اجمال که در باب سطوت و هیبت و توعید و تهدید هست

اندراج یافته بود من اوله الی آخره وضوح وظهور یافت اما عجب
[illegible] [illegible] [illegible] از جمله [illegible] آیتی [illegible] [illegible] کار [illegible]
وظهور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وتا [illegible] استوار است واز روی حقیقت واعتبار ساقط واکر بنظر

جلد

حال ونمودار مقال رجوع وبازگشت کنیم وبواطن و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الصلوات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
برشما سمت ظهور ووضوح ولوح یافته وآنچه نسبت [illegible]

نهاد خاطر قاصر خود ساخته اند شما عاید و باز گشت

خواهد نمود و

و قتل و استیصال [illegible] الذی [illegible]

و بالد کرد و بال [illegible] و بمورث و بنمای [illegible] خوانند و درین [illegible] نیست

و درینوقت و [illegible] احوال [illegible] الا [illegible] و درین باب [illegible]

مینمایند [illegible] ان اطلاع [illegible] بامثال [illegible] تقویم [illegible] خود و [illegible]

و [illegible] و درام [illegible] مصیبت [illegible] و درین [illegible] کنند [illegible]

و مراسم [illegible] و حبالکلام و [illegible] و خصوص [illegible] مفاوست [illegible]

ایشان [illegible] و دل [illegible] آن [illegible] ان [illegible] نصوص و [illegible]

از برای حصول [illegible] بلاد [illegible] و بعد از وقوع [illegible]

[illegible] سمت و وضوح [illegible] بعد [illegible] العین التعلمین [illegible]

[illegible]

که علمای بغداد و حکما اجماع کردند برانکه حسین بن منصور حلاج وا

واجب

واجب القتل است و درین باب محضری تحریر نموده صورت

فتوی قتل او و [illegible] نمود و [illegible] از ناحق [illegible]

و درانجا [illegible] کردند [illegible] و [illegible] چون [illegible] و همین [illegible]

آن [illegible] منسوب [illegible] حرام [illegible]

و این [illegible] فتوی منسوب [illegible] او [illegible]

مزید و درین باب [illegible] النفات [illegible]

و در [illegible] مباح و درواست [illegible] کلام [illegible]

را و [illegible] نیست [illegible] اول [illegible] زندان [illegible]

خود را و دران فتوی ثبت [illegible] و بعد از صد و [illegible]

بعد از ان حکم کردند که [illegible] جدا [illegible]

که [illegible] و بعد [illegible] زیرا [illegible]

[illegible] و [illegible] ان او [illegible]

[illegible] و [illegible] مردود [illegible] او [illegible]

شهر که آنرا باب الطاق میگویند آورده بار زنجیر و قیودی که

که داشت او را خواب آمد و هزار تازیانه اش بزدند چنانکه

[illegible]

گفت علت نیز صاحب این محفل و خداوند این سلطنت

بوده باشد

بوده باشد گفت آری بود گفت مرا خبر ده که از ایشان احوال

[illegible]

خواجه نصیر الدین طوسی [illegible] علامة الدهر [illegible] و محقق دوران

[illegible]

طاعت و فرمان برداری و لوازم انقیاد و بردباری را با و

واستنکاف نمود و از جاده اتباع حکم و فرمان واجب

الاذعان [illegible]

[illegible]

برآورده بدست فرشتگان عذاب و ملایکه غلاظ و شداد

بسپارند

بسپارند پس زنهار که مانند آن گوسفندی که زمین را

[illegible]

وما علی الرسول الا البلاغ [illegible]

از کتاب احیای علوم [illegible]

[illegible]

که هیچ روزی مانند روز عرفات سبب آحقارت

و آزار دیگران و باعث صغارت و تمکین شیطان نمی‌شود

[illegible]

و این حدیث [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]

باب ابوحازم قصار روزی نزد عمر بن عبد العزیز حاضر شد

او را گفت

او را گفت که مرا پندی بده و از برای موعظتی بگوی ابوحازم گفت

[illegible]

[illegible] جامع این اوراق و مؤلف این کتاب [illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر [illegible]

زیرا که این ذکر محض است و دعا می‌باید مشعر بر طلب والتماس

بوده باشد واین از قبیل امیست ملک غیر از تجید

وتعدیس [illegible] بجز و برودن [illegible]

[illegible] و عطا جواب [illegible] فرصت [illegible]

ان منصور [illegible] ادا [illegible] علیک [illegible]

وا وکه این [illegible] ان جو عیان [illegible]

افضلیت [illegible]

یکفاه [illegible] مضمون [illegible]

ومعنا واین [illegible]

زیرا که [illegible] منقول [illegible]

بیان [illegible]

التمر [illegible] قاضی [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] صبوحی [illegible]

دراثنای صحبت جلیفه ساقی راحشمک زد و نالجی رامست کند

دار خود بخبر بیازد و ساقی حسب الاشاره چندان باده بردی

نمود که قاضی [illegible] چون [illegible] آن گلعذار [illegible] قاضی

از خود [illegible] بکلعذار [illegible] میان [illegible]

وران مجلس [illegible] بود [illegible]

تجی [illegible] قاضی [illegible]

وباین [illegible]

غلطیده [illegible]

درانجا [illegible]

وبکلعذار [illegible]

حسب [illegible]

فروغ [illegible]

سن [illegible]

بین [illegible] مضمون [illegible]

بپیاله رابگیر و نوش کن گفتا که رفته دستم از قوت

نشسته بساز و آوازش ٭ و چون مغنیه پاره خواند یکی

[illegible]

فکر نما فاضل دیگر ٭ زانرو که بعد ازین بقضا نیستم سزا ٭ زیراکه مردیم

مرا باده میکند مرده زنده میکندم نظم جان فزا منصور دوانیقی

[illegible]

دانگ و نیار اخواهد ترا الصحبت هرگز نمیکند ابو حازم صوفی در موسم

چه در بعضی از مواقف ایستاده بود ناگاه نظرش بر زیبا

نگاری [illegible] حسن و جمال [illegible]

[illegible] از اطلاع [illegible] و دلال [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] النور [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

حق تعالی نزده سوره طاعت هیچ پروانه و ما از بهر قتل

[illegible] ۱۲۵

بیکناهان بگه آمده آن شوخ طرار مراد و نفس بت عزاز قتل عشاق

دعای [illegible] بحوار [illegible] نخلت [illegible]

کردو [illegible] موافق [illegible]

[illegible] ابوحازم [illegible] و یاران خود را

[illegible] صورت رعنا

[illegible] سبحان الله

[illegible] عراق عرب [illegible]

العارفین شیخ عبدالرزاق کاشی منقول است که

[illegible] السلام و حکایت [illegible]

[illegible] از تاویلات جل

[illegible] مریم علیها [illegible]

[illegible] بصورت [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

وازین که بچه از یک نطفه متولد شود ممکن است بجهت آنکه در علوم طبیعی ثابت

شده و مقرر کرده است که آب مرد از قبیل سرمایه است
که و زن خمیر آن از باب بستن زن با
می اندازند و آب زن سبب انعقاد و بستن از آن
خمیر است که بسته می شود و بعضی گویند
آن خمیر است و منعقد شدن و دیگر از انفصال واقع
از آب مرد است از فعل و اطراف و دیگر از آن که قوت
و از یکی آب از قعل و اطراف است که قوت اعضا و صفت
و از یکجا آب منفرد و اندک است والا در آب مرد و بعد زن بر
از زنها و کار و منفرد و منعقد و از آن آب و دیگر آب و عفت
خانه و قوت منعقد شده است و در باب زن و در آن
و بعضی گفته اند که هر گاه مزاج زن در حالت حیض و زن مزاج سرد ان
کرده است بعضی از آنها بنابر نقش ایشان از مردان که آب زن منفصل
خانه مزاج بعض زنان ضعیف و عصبی و از آن اعضا سرد کرده است
می باشد و قوای ایشان حرارت خواهد بود و از آب زن سرد کرده
غذا و میل و نهایت روح الحصر شده و چون از آب تفصیل و انفصال
قرار گیرند البته تیز قوی خواهد شد و امساک و ضبط دوره

تمام خواهد داشت و در آن هنگام آب گرده راست بجای آب
مرد خواهد بود بعض نطفه خواهد گرده آب زن را نفس بسته است از جهت
و کار او را منتفع آب گیرد و گرده خصوصا در وقت بسته از آن حالت
و از مجموع آن آب منعقد شده و از عالم آن گرده را البته و در آن
مجمع گرده و به مطلوب شده و بیکدیگر ممزوج شده بیاد هر وقت خواهد بود
بروح در آن مشغول شده و جانب آن بطبیعت و بعد از آن خواهد بود و امداد روح تا آنکه
و آن شده و از احوال خواهد گرده و آن تمام خواهد کار و قدرت بیدا نمود والله اعلم بالصواب
و آن بروح آنکه متغیر شده و در اعضا و اعمال و قطع سخت از جمیع
بیعت بروح تمام آن و در آنکه وجود او را در آن ان موجود است
فواید او و اصل خواهد بود چنانکه گفته اند صاحب نسخ و از آن ان بعضی آن
و آثار او بیعت تمام در نسخ صاحب بکلی اعضا آن بعضی از آنها بسیار موجود است
محقق دوانی در بعضی تصانیف
الاولی است و بعضی دیگر بر آن مجموعه و بیانات حیوانات و نباتات کرده
حیوانات و بعضی دیگر بعضی ترک
طرح گرده گفته اند که جمادات را نیز النفس المجردة است

از کلام بعضا کابر اسلام منقول است که آنچه مطلب و معاد اوست

[illegible]

منقول است

[illegible]

۵

[illegible]

و کلمات

زحل تغیر از نحوست سعادت و افزونی نحست شد و بر ارادات و مطالب

بال

۱۱۳

بر سانند و چنانکه بر خلاف منجمین روم و عموم طبایع را گذاشته

[illegible]

بقوت واهمه می‌گشتند و اتمغ اصلا بعد ندارد و جز از کار نیست

زیراکه وهم را در تصرف و تغییر اجسام عجیب می باشد و در نفوس

[illegible]

از حکمای ایمن [illegible]

و این ایده است که مدتی چشم [illegible] استند با فکر و وهم

[illegible]

و بهیچ فکر [illegible] را در دفع آن مهم و رفع آن واقعه کار نتوانستند تا آنکه

بیکبار آن قضیه هایله و آن بلای عظیم و آن امر جسیم که عالم از رفع

آن عاجز [illegible]

[illegible]

از جملهٔ بعضی وزرای روزگار و اکابر [illegible] طلب [illegible]

وآن وزیر پاک خدمت مدار اشرف جهت او ایستاد که در نهایت

[illegible]

حیات اوقات او نهایت تعجب و شگفتگی مینماید

وارسطو

وارسطو حرکت وو پرسیدن او بعد از غایت تامل و نهایت

[illegible]

او برهم اندوزم وار حاصل منقبت او نتیجه و ثمره بدست آورم واز

وازکار و بار و تردد او اند و خیره زاله برگردید شدم و از جهت

[illegible]

ساخت و آتش تیز برافروخته کردند این بیت اعیذها نظرات

ملک صادق

ملک صادقه ان الحبیب الشحم ممن شحمه ورم یعنی خدای

[illegible]

من بیچاره و رکار و بار آن سفر مبهوت و سراسیمه شدم

وحیران گشته این تعجب بر بر آن تفکر گرفته ایستاده‌ام و نداشتم

[illegible]

واجب میشکر که این مطلب بعینه اثبات واجب اوق مطلب

البرهان

البدایت ما آنکه طالب دران صرف سازد اوقات خود را

[illegible]

بسیار است از الجمله آنست که لفظ علم اطلاق کرده

نمی‌شود مگر از علم بنا بر آنکه تعبیر کرده می‌شود از علم در لغت به دانستن

[illegible]

چه بسا بر تحقیق خرد جوهر بوده است و غیر جوهر نمی‌تواند بود چنانچه [illegible]

فی [illegible]

قوم متواتر شده و بعد از تمهید این مقدمه تمهید می‌کنیم مقدمه دیگر را

[illegible]

با خصوصیت آن نسبت را اگر دانیم بجا فرض [illegible] ندارد و اشتهار [illegible]

ولبعد از تمهید این دو مقدمه میگوئیم که جایز است که باشد وجودی

[illegible]

صورت مجرد هرگاه که قائم شد بنفس خود باشد آن صورت

علم وعالم

علم وعالم آنرا بلکه مثل واجب تعالی [illegible] واضح میباشد و این معنی را آنست که

[illegible]

امر که آن وجود قائم بذات خود است و وجودی که منسوب است

باان بنسبت مخصوص و میزان این دعوت انست که باشد

[illegible]

مقام انست که اثبات ذوق حکمای متالهین و صوفیه متشرعین

که قایل بوحدت وجودند چه موجودیت اشیا بر سه قسمست

اول انست که معنی موجود [illegible]

[illegible] منقول از ارسطو [illegible] علیه الرحمه و جمیع متاخرین [illegible] و ازین ذوق حکماء [illegible] کلام علامه [illegible] بتفصیل و توضیح [illegible] در تحقیق حقیقت [illegible]

و ما جعلنا الآیه [illegible]

شدگان بیرون تو مسکینند از جاعت که منقلب میشوند بر حوال

یا احوال منقلب میشود بر ایشان وحل کلام بر تقدیر اخیر چنین است

[illegible]

که گوئیم بر کل واحد از قبلتین صادق است که ناسخ است

ومنسوخ

ومنسوخ اما کعبه منسوخ است از آنجهت که عیب ومعیوب

[illegible]

مثل ابراهیم علیهما السلام واولاد او باشد و مخفی نماند که

حل برین معنی الطف واسلم خواهد بود انتهی و چون شده نسبت

[illegible]

وجعل مرکب آنکه جعل تعلق گیرد بماهیت مع اتصافها الضمام

وجود نسبت که این تعلق در خارج فقط خواهد بود و این فرق

[illegible]

معنی ندارد چه بنا برین قول جمعی که گفته اند که حضرت صلی الله

علیه و آله در مکه توجه بکعبه میکرد ندا احتمال جعل ناسخ و جعل منسوخ
هر دو دارد بعد از آن میگویم که کلام امام رازی در تفسیر کبیر منظور
رفته است چرا که امام رازی در تفسیر کبیر جعل را التعبیر شرع و حکم کرده
است و گفته است که مراد از ما جعلنا آنست که ما طریقه لازمه
برای تو قرار نداده ایم و قبله را که بران بوده حکم بر تو نکرده ایم
که روی بران قبله آوری مگر از برای آنکه بدانیم که تابع تو کیست از
آنکه که منقلب میشود بر عقب خود و بعد از آنکه تفسیر آیت چنین کرده
گفته که قوله تعالی التی کنت علیها یعنی قبله که تو بران بودی نفی از
برای قبله نیست بلکه مفعول اول و ثانی جعلنا است و بر تو پوشیده
نیست که اول کلامش منافی آخر کلام اوست مترجم میگوید
که وجه منافات آنست که اول کلامش در تفسیر آیت صریح است
در آنکه التی کنت علیها نفی است از برای قبله بدلیل قوله ای ما
صرفنا عن القبله و ما حکمنا و این نفی ظاهر است و در آخر کلام گفته
که التی کنت علیها نفی نیست بلکه مفعول ثانی و اول است و این

الحمد لله عین منافی است
باتمام رسید این کتاب
کریم و ترجمه عظیم بتاریخ
بیست هفتم ماه رجب
المرجب [illegible]

نقل است که روزی انوشیروان مجلس عظیم آراسته و با حضار
[illegible]
اکرام اهل بیت و عشایر و قبایل و اقارب است یازدهم تحسین [illegible]

منهیان و جواسیس حوادث ملکی را معروض دارند و از دیگر
تلطف و تفقد درباره وزرا و ندما و خواص خدام است و از کلمات
اوست که اصل نیکوئیها بر حذر است تواضع را توقع
و سخاوت را بی منت و خدمت را بی
طلب مکافات والله
اعلم بالصواب
تم تم تم

اما بعد حمد الله علی افضاله والصلوة والسلام

این کتاب کشکول شیخ بهاء الدین علیه الرحمه یادگار اقل
سادات العبد المذنب سید [illegible] صدق مرحمت و غفران
پناه رضوان جایگاه میر سید محمد [illegible] تا [illegible] ثراه و جعل الجنة
ماواه خواهش درخت بعد فاتحه بخواند تاریخ [illegible] شهر [illegible] ذیقعده

ساخت قدس اواز ان پاکیست معراج نعت مصطفوی و مراتب
مناقب تحصیل [illegible] است [illegible] و مواعظ [illegible]
ازان فصیح [illegible] لفظ و عبارت [illegible] کشکول [illegible] آن [illegible]
ببرد [illegible] لفظ و [illegible] و اوصاف [illegible] ازیراهم مکارم [illegible]
المنة آن منتخب [illegible] و جلوات [illegible] النجابات با [illegible]
و ابن آن [illegible] طریق [illegible] ابد افضل الصلوات [illegible] الملک العلام الشهید
وحمد [illegible] والحامد الله جنین [illegible] گوید اخفر عباد الله [illegible] مراحل [illegible] حضرت
خالق [illegible] علیها السفلی [illegible] حلافت مصر [illegible] نه
السموات العلی [illegible] بعد از [illegible] نشاء [illegible]
العالمه عالم [illegible] عظمت [illegible] البر و البحر [illegible]
وصبر [illegible] عنایت و [illegible] کوه معدن [illegible] صبیح [illegible]
شاهنشاه عالم [illegible] ابو یوسف [illegible] مجموعه فضائل و [illegible]
و [illegible] حمدیت [illegible] دهان [illegible] ولایت [illegible] نفس [illegible] الکتاب
[illegible] آفتاب [illegible] مبارک
منکلم است [illegible] در مجامع [illegible] و صوامع ارواح [illegible]

یا حسین

یا علی